

«قرنطینه بزرگ» ویرانگر در جهان سوم



چگونه همه گیری کوید-19 و وابستگی کشورهای های فقیر
را افزایش می دهد

ژیلبر آشکار

استاد مطالعات توسعه در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی در
دانشگاه لندن

ترجمه بهروز عارفی

با همه گیری کوید-19، کره زمین وخیم ترین بحران اقتصادی اش را از
دوران بین دو جنگ جهانی تاکنون، می گذراند. اگرچه آثار
«قرنطینه بزرگ» نظیر انفجار میزان بیکاری، ناامنی غذایی، عقب
ماندگی آموزشی ...، در همه جا محسوس است، در کشورهای فقر میزان

آن افزایش یافته است. در این نقاط، بخش غیررسمی که مترادف با نبود بیمه های اجتماعی است، جایگاه مهمی اشغال می کند.

به همان صورتی که پیامدهای تغییرات در همه منطقه ها محسوس است، همه گیری کوید-19 هیچ کس را از ثروتمند تا فقیر، رهبر دولتی یا پناهنده، در امان نگذاشته است. باوجود این، می دانیم که تاثیرات این بحران جهانی بر همه انسان ها یکسان نیست. علاوه بر این که آسیب پذیری افراد بسته به سن یا ضریب خطر متفاوت است، اثرات همه گیری، مثل گرم شدن هوا، در سطح جهانی و نیز در هر کشور با توجه به خطوط شکاف سنتی میان ثروتمندان و مستمندان، سفید پوستان یا غیر سفیدپوستان و غیره متفاوت است. مسلم است که ابتلای دونالد ترامپ ثابت کرد که ویروس توجه خاصی به مقام سیاسی ندارد، اما مراقبت ویژه ای که رئیس جمهوری آمریکا با هزینه بیش از صد هزار دلار برای سه روز بستری شدن در بیمارستان (1)، از آن بهره مند شد، نشان می دهد که اگر انسان ها در برابر بیماری و مرگ برابرند، همان طوری که جورج اورول در مزرعه حیوانات می نویسد، «برخی برابرتر هستند».

مثل معمول، در بحران اقتصادی کنونی، بیش از همه، جهان سوم به سختی از بحرانی آسیب دیده است که صندوق جهانی پول در گزارش نیم سالانه خود در آوریل 2020، آن را «قرنطینه بزرگ» نامیده (2) است. بحران اقتصادی ای که هم اکنون، به مثابه وخیم ترین بحران از زمان رکود بزرگ بین دو جنگ جهانی است. از هنگامی که آلفرد سوووی در سال 1952، واژه سه جهان را ابداع کرد، سه جهان، طبقه سوم [منظور افراد طبقات پائین] در سطح کره جهان است که در بین آن ها، فقط چند کشور آسیای خاوری توانسته اند گلیم خود را از آب بیرون کشند. در این جا، پیرو نام گذاری بانک جهانی، جهان سوم را مجموعه کشورهای دارای درآمد ناچیز و نیز کشورهایی که درآمد بینابینی دارند (بخش پائین و بالا) به استثنای چین و روسیه به شمار می آوریم، هرچند که این دو کشور دارای درآمد بینابینی بالا هستند اما از قدرت های جهانی به شمار می روند.

آسیب پذیری کارگران غیررسمی

«قرنطینه بزرگ» در سطح بین المللی موجب شدت یافتن بیکاری شد. زیرا اثرات منفی این بیکاری در کشورهای جهان سوم بسیار شدیدتر از کشورهای ثروتمند است که اغلب با اتخاذ تصمیمات پرهزینه پیامدهای منفی آن را کاهش دادند. در طول سه دوره سه ماهه نخست سال 2020،

به طور متوسط، معادل 332 میلیون شغل تمام وقت در جهان از بین رفته است، یعنی معادل 7/11 درصد کاهش نسبت به آخرین سه ماهه سال 2019. در این بین، پیرو آمار سازمان جهانی کار، 143 میلیون شغل در کشورهای نابودشده که درآمد بینابینی پائین دارند (14-%) و 128 میلیون شغل در کشورهای دارای درآمد بینابینی بالا (11-%) و 43 میلیون (9/4-%) نیز در کشورهای ثروتمند از بین رفته است (3). و اگر در همان دوره، دولت های کم درآمد، «فقط» معادل 19 میلیون شغل از دست دادند (9-%)، این رقم به سختی می تواند تاثیر اجتماعی-اقتصادی بحران را بر آن ها نشان دهد. در واقع، در این کشورها، مثل کشورهای دارای درآمد بینابینی پائین، اکثریت قابل ملاحظه شغل ها و فعالیت های مستقل در بخش غیررسمی قرار دارد که 60% کار جهانی را جذب می کند و بنا برتعریف، فاقد هرگونه پوشش اجتماعی است.

بانک جهانی در یک گزارش جدید، تخمین می زند که فقر فوق العاده - که به عقیده بانک، زندگی با کمتر از 90/1 دلار در روز است - در سال 2020 در اثر همه گیری، برای اولین بار از سال 1998، پس از بحران مالی آسیا در سال 1997 افزایش یافته است. (4) آسیای جنوبی از حیث قدر مطلق بیشترین آسیب را دیده است؛ امسال، از 49 تا 5/56 میلیون نفر بیشتر از پیش بینی قبل از همه گیری یا به زیر خط می روند یا روی آن می مانند. در آفریقای جنوب صحرا، این میزان از 26 تا 40 میلیون نفر خواهد بود، نکته ای که موقعیت این شبه قاره را به مثابه منطقه ای از جهان که دارای فقر فوق العاده زیاد است، تائید می کند. برای کشورهای درحال توسعه آسیای خاوری، تغییرات بین 6/17 و 7/20 میلیون نفر خواهد بود (5)؛ ممکن است که این رقم در آمریکای لاتین به 8/4 میلیون نفر و در منطقه خاور نزدیک-آفریقای شمالی به 4/3 میلیون نفر برسد. روی هم رفته، بر پایه آمار بانک جهانی، در سال 2020، در اثر همه گیری، از 88 تا 115 میلیون نفر به زیر خط 9/1 دلار رفته یا در این سطح باقی خواهند ماند. افزایش آشکار شمار افراد بسیار فقیر نسبت به سال 2019 بین 60 تا 86 میلیون خواهد بود.

از همان سال 2013، شتاب دگرگونی اقلیمی، که نخستین قربانیانش، مستمندان هستند و نیز مناقشه های جدید از جمله در سوریه و یمن و جنوب سودان، موجب کُندشدن عقب نشینی فقر شده بود. «قرنطینه بزرگ» رسیدن به هدف توسعه پایدار در رابطه با فقر فوق العاده را که سازمان ملل متحد، موعد آن را 2030 تعیین کرده بود، ناممکن می

سازد. هدف این برنامه کاهش میزان جهانی فقر به 3% بود. در سال 2015، میزان آن 10% بود که معادل 736 میلیون نفر است. بنا بر آمار بانک جهانی، میزان آن در سال 2030 به حدود 7% خواهد رسید.

در ماه ژوئیه، اداره هماهنگی امور انسانی OCHA سازمان ملل خطر را هشدار داد. مارک لاکوک، معاون دبیرکل سازمان ملل متحد برای امور انسانی در مقدمه گزارش خود، اوضاع را چنین شرح داد: «برآوردهای جدید حاکی از این است که تا شش هزار کودک در روز ممکن است به علت های قابل اجتناب، در ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم با کوید-19 بمیرند. تخصیص وسایل بهداشتی به کووید می تواند به دوبرابر شدن شمار مرگ های ناشی از ایدز، سل و مالاریا شود. بسته شدن مدرسه ها موجب فرسایش تولید، کاهش درآمدها در همه دوران زندگی و افزایش نابرابری خواهد شد. رکود اقتصادی، افزایش بیکاری و کاهش تعداد دانش آموزان احتمال جنگ داخلی را افزایش می دهد، که موجب بروز قحطی و گرسنگی و کوچ جمعیت می شود (6)».

حتی در نبود جنگ های جدید، گرسنگی (قحطی) بسیار رشد کرده است. به موجب گزارش OCHA در ناحیه هائی که قبلا دچار این بلا بود، همه گیری آن را بدتر کرده و مراکز شیوع جدیدی ایجاد کرده است. بدون کمک سریع و گسترده ی کشورهای ثروتمند، شمار افرادی که در اوضاع ناامنی غذایی زندگی می کنند، پیش از پایان سال به 270 میلیون نفر خواهد رسید (در مقابل 149 میلیون نفر پیش از همه گیری). درحالی که طبق گزارش سالیانه دبیرکل سازمان ملل متحد، در ماه سپتامبر، از 3/10 میلیارد دلار درخواستی این اداره هماهنگی، فقط 5/2 میلیارد پرداخت شده بود. و با جایزه نوبل یک میلیونی صلح که به برنامه غذایی جهانی اهدا شده، نمی توان کمبودها را رفع کرد. آیا دلیل آن مُسری نبودن قحطی و گرسنگی و برخلاف ویروس، عدم عبور آن از مرزها از طریق مهاجران است ؟ 13 اکتبر گذشته، بانک جهانی 12 میلیارد دلار جهت برنامه واکسیناسیون و تست علیه کوید-19 به کشورهای درحال توسعه اختصاص داد.

کوچ شهری مهاجران هندی

ازسوی دیگر، برنامه «هر زن و هر کودک»، که در سال 2010 سازمان ملل به راه انداخته و سازمان جهانی بهداشت و بنیاد سازمان ملل برای کودکان، مشترکا آن را اداره می کنند، در آخرین گزارش خود هشدار می دهد که تعطیلی مدرسه ها در اثر همه گیری به این معنی است که بسیاری از کودکان، احتمالا هرگز راه مدرسه را در کشورهای

جهان سوم طی نخواهند کرد (8). در نتیجه، آن‌ها در مخاطره‌ی میزان بالایی از خشونت‌های خانوادگی قرارداشته و دختران نیز با احتمال زیاد حاملگی‌های زودرس مواجه خواهند شد. در این گزارش می‌خوانیم که «قرنطینه بزرگ» ممکن است یک سوم پیشرفت‌های کنونی در کارزار خشونت زدائی جنسی را که با چشم انداز سال 2030 انجام می‌شد، از بین ببرد و در نتیجه موجب 13 میلیون ازدواج اضافی کودکان در ده سال آینده خواهد شد.

آقای لاوکوک توضیح می‌دهد که «این امر اجتناب ناپذیر نیست. ملت‌ها می‌توانند با مقداری پول و اراده این کار را انجام دهند. ما هزینه حفاظت ده درصد از فقیرترین افراد علیه بدترین اثرات همه‌گیری و رکود را 90 میلیارد دلار تخمین می‌زنیم یعنی کمتر از هزینه 1% برنامه راه اندازی مجدد که دولت‌های ثروتمند برای حمایت از اقتصادشان اختصاص داده‌اند». در واقع، به گفته صندوق جهانی پول، جمع هزینه برنامه راه اندازی مجدد در جهان به 11700 میلیارد دلار در سپتامبر می‌رسد، یعنی 12% تولید ناخالص داخلی جهان، که عمده آن به کشورهای دارای درآمد بالا مربوط می‌شود (9). میزان کلی بدهی واقعی این کشورها از 120% تولید ناخالص داخلی گذشته است - میزانی که در گذشته فقط یک بار در تاریخ سرمایه داری رخ داده بود یعنی در پایان جنگ جهانی دوم. در حالی که، به عقیده سازمان جهانی کار، 937 میلیارد دلار برای جبران نابودی شغل‌ها در کشورهای دارای درآمد بینابینی پائین کافی است و 45 میلیارد دلار برای کشورهای دارای درآمد پائین مورد نیاز است یعنی مجموعاً 982 میلیارد دلار برای کلیه دولت‌هایی که اکثریت جمعیت جهان را دربر می‌گیرند.

کمک‌های ضروری به کشورهای فقیر در مقایسه با هزینه تصمیمات دولت‌های کشورهای ثروتمند، رقمی ناچیز ولی اضطراری است. سه پژوهشگر صندوق جهانی پول، درمورد اثرات درازمدت بحران بر روی کشورهای کم درآمد هشدار دادند. آن‌ها از واژه scarring (یعنی دقیقاً به معنی «باقی گذاشتن اثر زخم») استفاده کردند که اتلاف دائمی ظرفیت تولید را مشخص می‌کند. «اسکارینگ» میراث همه‌گیریهای پیشین بود: اخلاقیاتی [قوی تر]؛ وخامت بهداشت و آموزش که موجب کاهش درآمدهای آینده می‌شود؛ مصرف پس انداز و دارائی که بسته شدن موسسه‌ها به بار می‌آورد- به ویژه موسسه‌های کوچک که به اعتبار بانکی دسترسی ندارند - و منجر به اخلاص جبران ناپذیر در تولید می‌شود؛ و در نتیجه مقروض شدن بی اندازه که هزینه وام‌های بخش خصوصی را سنگین

تر می کند. به این صورت بود که پس از همه گیری ویروس ابولا در سال 2013، اقتصاد سیرالئون هرگز نتوانست راه رشد پیش از بحران را پیدا کند (10).

هندوستان، پرجمعیت ترین کشور جهان سوم، همچنین یکی از آسیب دیده ترین کشورها در اثر «قرنطینه بزرگ» است. تولید ناخالص داخلی آن در سه ماهه دوم سال 2020، نزدیک به یک چهارم ($9/23\%$) کاهش یافته است. جفری گتلمن، مدیر شعبه نیویورک تایمز در دهلی نو، توضیح می دهد که این امر ضربه ای کاری بر «امیال تبدیل هند به قدرت جهانی، خروج از فقر و تجهیز نیروهای ارتش» وارد کرده است. مدیریت نامنظم نارندرا مودی، نخست وزیر راست گرای افراطی نشان داد که می توان با تکرار مشابه تصمیماتی که در کشورهایی با موقعیت های متفاوت رخ داده، در کشوری که از نظر جامعه شناختی و جمعیتی متفاوت است، با مخاطره هایی جدی روبرو شد.

گتلمن تعریف می کند که ساعت 20، روز 24 مارس، مودی پس از دادن دستور قرنطینه به همه هندی ها، درهای اقتصاد را بست - اداره ها، کارخانه ها، جاده ها، قطارها، مرزهای بین ایالتی [درون اتحادیه هند]، تقریباً همه چیز با دادن مهلتی چهارساعته، تعطیل شد. ده ها میلیون هندی بلافاصله کارشان را از دست دادند. بسیاری در کارخانه ها، در تاسیسات ساختمانی یا به عنوان خدمتکار منزل در شهرها کار می کردند و از روستاهای هند کوچ کرده بودند. میلیون نفر از آنان از ترس مرگ در اثر گرسنگی در آلودگی ها، مرکز شهرها را با پای پیاده، دوچرخه یا اتواستوپ ترک کرده و نومیدانه برای رسیدن به روستای خود تلاش می کردند؛ مهاجرتی وارونه، از شهر به روستا، برخلاف زمان عادی، که هند هرگز نظیرش را به خود ندیده بود، موجب سرایت ویروس در هر گوشه این کشور 3/1 میلیارد نفری شد (11).

اما با 6/6 میلیون «یقه سفید» که یک باره بیکار شدند و افزایش میزان خودکشی در بین مدیران و حرفه های آزاد، طبقه متوسط هند نیز از آسیب برکنار نماند (12). حکومت آقای مودی با یک سلسله برنامه دوباره راه اندازی ... ده میلیارد دلاری پاسخ داد - می توان آن را با 2000 میلیارد دلار طرح آمریکای چهار برابر کم جمعیت تر در ماه مارس مقایسه کرد.

ششم اکتبر، کریستالینا جورجیووا، رئیس کل صندوق جهانی پول با شادمانی اظهارداشت که اتخاذ تصمیمات استثنائی امکان داد که اقتصاد جهانی بهتر از آنچه تصور می رفت در برابر اثرات «قرنطینه

بزرگ» مقاومت کند. او افزود که اگر تاکنون بدترین حالت پیش نیامده «عمدتا به دلیل اتخاذ تصمیمات استثنائی است که مانع از فروپاشیدن اقتصاد جهانی شد. هیئت های حاکمه تقریبا 12000 میلیارد دلار کمک هزینه به خانواده ها و شرکت ها پرداخت کردند. تصمیمات سیاسی مالی بی سابقه جریان اعتبار را حفظ کرده و به میلیون ها موسسه امکان داد تا سر پا بمانند. (13)». با وجود این، رئیس صندوق جهانی پول ضروری دانست تاکید کند: «برخی کشورها بیشتر از دیگران توانستند انجام دهند. کشورهای پیشرفته هر آن چه لازم بود، انجام دادند. کشورهای فقیرتر در حد امکانات خویش کوشیدند.»

تشخیص او برای کشورهای جهان سوم چنین است: «کشورهای نوظهور و نیز کشورهای کم درآمد و کشورهای بی ثبات در شرایط ناپایداری مانده اند. آن ها دارای نظام بهداشتی نامناسب هستند. این کشورها به حوزه های آسیب دیده نظیر جهانگردی و صادرات مواد اولیه بسیار متکی هستند. همچنین، اینان سخت به منابع مالی بیگانه وابسته اند. فراوانی نقدینه و میزان پائین بهره بانکی به بسیاری از کشورهای نوظهور کمک کرد تا دوباره وام گیرند - اما هیچ یک از کشورهای آفریقای جنوب صحرا از ماه مارس قرض خارجی دریافت نکرده است.»

درحقیقت، یک بار دیگر، قاره آفریقا به شدت آسیب دیده است. به نقل از بانک آفریقائی توسعه BAD، انقباض پیش بینی شده برای رشد در سال 2020 برای آفریقا به میزان 145 تا 190 میلیارد دلار نسبت به 2590 میلیارد تولید ناخالص داخلی پیش بینی شده قبل از همه گیری است. (14) این بانک تخمین می زند که در سال 2021 با کاهش معادل 28 تا 47 میلیارد نسبت به برنامه های پیش بینی شده روبرو شوند. به ویژه دولت های «به شدت مقروض که اقتصاد عمدتا بر کمک های مالی بین المللی تکیه می کند، به دلیل ناپایداری بودن این کمک ها» به شدت آسیب پذیر شده اند.

این اعتبارها در واقع بسیار تحلیل رفته اند. علاوه بر اثرات جهانی «قرنطینه بزرگ» بر اقتصاد خود این کشورها، اثرات جانبی بحرانی را که کشورهای ثروتمند را فراگرفته، به صورتی شدید مجموعه جهان سوم را تهدید می کند. به ویژه، سقوط ناگهانی جریان پولی و سرمایه گذاری ها در کشورهای درحال توسعه و در وهله اول قطع ارسال کمک های مالی کارگران مهاجر نتیجه این وضعیت است. یکی از اثرهای جهانی شدن، در ارتباط دوگانه با گردش افراد و پول، این است که این کمک های مالی - موسوم به «حواله های مهاجرتی» - از زمان تغییر قرن تا کنون به طور پیوسته ادامه داشته است. میزان این کمک

ها در سال 2019، برای اولین بار با رسیدن به رقم رکورد 554 میلیارد دلار، از سرمایه گذاری های مستقیم خارجی بیشتر شده است. میزان این سرمایه گذاری ها در کشورهای در حال توسعه در ده سال گذشته، مرتبا کاهش یافته، پس از این که به 700 میلیارد دلار رسیده بود (15). از سوی دیگر، از آغاز قرن جاری، حواله های مهاجرتی همواره از میزان سرمایه گذاری های خصوصی اوراق بهادار و سهام به مقصد کشورهای جهان سوم و نیز از کمک های همگانی به توسعه - با فاصله بسیار حتی در مورد کمک آخری تجاوز کرده، در حالی که میزان آن در سال 2019 با 8/152 میلیارد دلار رکورد را شکسته بود (16).

بدهی ای بیش از اندازه، سنگین تر از پیش

مشارکت کارگران مهاجر در بسیاری از کشورهای آفریقائی، مثل سنگال، زیمبابوه به ده درصد تولید ناخالص داخلی رسیده یا از آن گذشته است و در مورد سودان جنوبی حتی بیش از 34 درصد بود؛ در مورد جمهوری های پیشین شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی که فاقد ثروت های نفتی هستند (نزدیک به 30% برای قیرقیزستان و تاجیکستان)، برای اردن، یمن، لبنان و سرزمین های فلسطینی در خاورمیانه، برای نپال (27%)، پاکستان و سریلانکا (هرکدام نزدیک به 8%)، در آسیای جنوبی؛ برای فیلیپین در آسیای خاوری و برای چندین دولت آمریکای مرکزی، از جمله ال سالوادور و هندوراس (نزدیک به 20%) و هائیتی (17%) می باشد.

درچنین اوضاعی، بانک جهانی پیش بینی می کند که مهاجران بیش از هر قشری قربانی بیکاری و کاهش دستمزد می شوند، لذا ارسال کمک مالی به کشورهای در حال توسعه به میزان 20% یعنی بیش از 110 میلیارد دلار کاهش خواهد یافت. از طرف دیگر، کنفرانس سازمان ملل برای بازرگانی و توسعه (Cnuced) ارزیابی می کند که «سرمایه گذاری مستقیم خارجی» به مقصد کشورهای آفریقا، در سال 2020 به میزان 25 تا 40% کاهش خواهد یافت، در حالی که در سال 2019، کاهشی معادل 10% را تحمل کرده بود (18). برای کشورهای در حال توسعه آسیا، که به اختلال در زنجیره جهانی تامین مواد مصرفی بسیار حساس هستند، کاهش سرمایه گذاری های خارجی به 30 تا 45% و در مورد آمریکای لاتین تا 50% می رسد.

مشکل فزاینده بدهی را باید به این مسئله اضافه کرد. بازپرداخت بدهی کشورهای در حال توسعه به بالاترین میزان خود از آغاز قرن رسیده است (19). به طورمتوسط 3/14 درآمد کشورهای مورد نظر در سال

2020 به این منظور صرف شده است در حالی که در سال 2010، میزان آن 7/6 درصد بود. بسیاری از این کشورها نظیر گابون با اوضاع اسف باری روبرو هستند، بازپرداخت بدهی ها 5/59% درآمد کلی دولتی را شامل می شود. این میزان در غنا (2/50%)، آنگولا (46%)، یا پاکستان (35%) است. پنجاه و دو کشور جهان 15% درآمدها را صرف بازپرداخت بدهی ها می کنند، این رقم به ترتیب در سال 2018، 31%، 2017 27% و در 2015، 22% بود.

در مقابل این اوضاع اضطراری، با توجه به همه گیری کنونی، مسئولان مالی بین المللی پشت سرهم سخنان مساعد و خیرخواهانه در مورد لزوم سبک کردن بدهی کشورهای جهان سوم بر زبان می آورند. از جمله، داوید مالپاس، رئیس بانک جهانی و کارمن راینهارت، مدیراقتصادی آن، از لغو بدهی کشورهای در حال توسعه حرف می زنند تا آن ها بتوانند دوباره قرض جدید بگیرند (20). اما، واقعیت کمتر فرح زاست، همان طوری که «کمیتته برای الغای بدهی های ناحق» (CADTM) اظهار می دارد: «پس از شیوع همه گیری، کشورهای موسوم به "20بزرگ" G20 برای تصفیه بدهی های دوجانبه برای دوره از مه تا دسامبر 2020، مهلتی قانونی قائل شدند (...) از میان 73 کشور انتخاب شده، در واقع فقط 42 کشور توانستند با "کلوپ پاریس" به توافق برسند» (21). چرا این قدر کم؟ یکی از توضیحات می تواند این باشد: «شانناژ طلبکاران بخش خصوصی و آژانس های سنجش درجه اعتبار». این آژانس ها «اظهارداشتند کشورهایی که تقاضای مهلت می کنند، با مخاطره سقوط اعتبار خود از سوی آژانس های سنجش اعتبار و ممنوعیت دسترسی به بازارهای مالی روبرو می شوند». خلاصه، «این کشورها مجبور خواهند شد با تکیه به منابع کمتر، مبلغ بیشتری بازپرداخت کنند.» (22).

کشورهای جهان سوم که در اثر بحران در منگنه هستند، تقاضای سبک کردن بیشتر بدهی شان را دارند (23). صدای غرش شورش می آید. در مقاله ای در روزنامه فاینانشل تایمر، کن اُفوری-آتا، وزیر دارائی غنا از دولت های آفریقائی خواست «تا دست پیش را گرفته و نهادی برای هماهنگی گروه های فشار مختلف و مراکز قدرت با هدف ارائه طرحی برای نوسازی معماری مالی جهانی» ایجاد کنند، تا با «نیازهای آفریقا و دیگر کشورهای در حال توسعه در زمانی که باید رونق پسا کووید -19 را مدیریت کنیم، انطباق داشته باشد» (24). افراد دیگری مانند والدین بِللو، استاد دانشگاه فیلیپینی چپ گرا توصیه می کند که کشورهای جهان سوم به طور دسته جمعی از دو نهاد اساسی معماری مالی جهانی یعنی صندوق جهانی پول و بانک جهانی بیرون

بیایند (25).

باتوجه به همه نکات، «قرنطینه بزرگ»، با تقویت موضع وابستگی جهان سوم در درون نظام سیاسی-اقتصادی بازار جهانی، بازهم بیشتر از امید خروج از بحران، بدون گسستن از منطق نئولیبرال که عدم تناسب آن با نیازهای بشریت درگیر با فاجعه، بیش از بیش آشکار است، دور خواهد شد.

لوموند دیپلماتیک، نوامبر 2020

عنوان اصلی مقاله:

**Dans le tiers-monde, un « grand confinement »
.dévastateur, Gilbert Achcar**

پاورقی ها :

Sarah Kliff, « How much would Trump's coronavirus [1]
treatment cost most Americans? », *The New York Times*, 7
.octobre 2020

The Great Lockdown », *World Economic Outlook*, FMI, » 2
.Washington, DC, avril 2020

ILO Monitor : Covid-19 and the world of work. Sixth » 3
.edition », OIT, Genève, 23 septembre 2020

Reversals of fortune – Poverty and shared prosperity » 4
.2020 », Banque mondiale, Washington, DC, 2020

From containment to recovery : Economic update for East » 5
.Asia and the Pacific », Banque mondiale, octobre 2020

Global Humanitarian Response Plan : Covid-19 (April- » 6
.December 2020) », OCHA, Genève, juillet 2020

Rapport du secrétaire général sur l'activité de » 7

.l'Organisation – 2020 », ONU, New York, 2020

Protect the progress : rise, refocus, recover », OMS et »8
.Unicef, Genève, 2020

Fiscal Monitor : Policies for the recovery », FMI, octobre » 9
.2020

Daniel Gurara, Stefania Fabrizio et Johannes Wiegand, 10
« Covid-19 : Without help, low-income developing countries
.risk a lost decade », IMFBlog, 27 août 2020

Jeffrey Gettleman, « Coronavirus crisis shatters India's 11
.big dreams », *The New York Times*, 5 septembre 2020

Stephanie Findlay, « Suicides rise after virus puts 12
squeeze on India's middle class », *Financial Times*, Londres, 6
.octobre 2020

Kristalina Georgieva, « La longue ascension : surmonter la 13
crise et bâtir une économie plus résiliente », FMI, 6 octobre
.2020

Perspectives économiques en Afrique 2020 », BAD, Abidjan, » 14
.30 janvier 2020

Covid-19 crisis through a migration lens », *Migration and » 15
Development Brief*, n° 32, Banque mondiale et Partenariat
mondial pour la connaissance sur les migrations et le
.développement (Knomad), Washington, DC, avril 2020

ODA 2019 preliminary data », Organisation de coopération » 16
et de développement économiques (OCDE), www.oecd.org

.Covid-19 crisis through a migration lens », *op. cit* » 17

World Investment Report 2020 : International production » 18
.beyond the pandemic », Cnuced, Genève, 2020

Debt Data Portal », Jubilee Debt Campaign, » 19
data.jubileedebt.org.uk. Lire aussi « Faut-il payer la

dette ? », *Manière de voir*, n° 173, octobre-novembre 2020 (en kiosques).

20 Larry Elliott, « World Bank : Covid-19 pushes poorer nations “from recession to depression” », *The Guardian*, Londres, 19 août 2020, et Jonathan Wheatley, « Borrow to fight economic impact of pandemic, says World Bank’s chief economist », *Financial Times*, 8 octobre 2020.

21 Le Club de Paris est un groupe de créanciers publics comprenant la plupart des membres de l’OCDE ainsi que le Brésil et la Russie.

Éric Toussaint et Milan Rivié, « Les pays en développement pris dans l’étau de la dette », CADTM, Liège, 6 octobre 2020.

Jonathan Wheatley, David Pilling et Andres Schipani, « Emerging economies plead for more ambitious debt relief programmes », *Financial Times*, 12 octobre 2020.

Ken Ofori-Atta, « Ghanaian finance minister : Africa deserves more Covid help », *Financial Times*, 12 octobre 2020.

Walden Bello, « The Bretton Woods twins in the era of Covid-19 : Time for an exit strategy for the global south ? », *Focus on the Global South*, Bangkok, 10 octobre 2020.

فروید ، روان کاوی ، و «مسئلہ»ی
جهان بینی



علی شریعت کاشانی

یادآوری

«باید اعتراف کنم که من به هیچ روی با ساخت و ساز یک جهان بینی موافق نیستم. روان کاوی نیز هرگز نیازمند چنین چیزی نیست. بهتر است آن را به فیلسوفان [جهان بینی پرداز] واگذاریم، به آنان که گشت و گذار در گردشگاه زندگانی را بدون چنین راهنمای سفر که دربار همه چیز اطلاع رسانی می کند ناشدنی می انگارند!» (فروید، 1925)

فروید از محدود اندیشمندان نیمه نخست سد بیست است که هم مطلق جهان بینی را، و هم نظام های علمی و فلسفی، سیاسی و ایدئولوژیکی،

و متافیزیکی را که هریک پرورشگاه و برپادارند یک جهان بینی ویژه یا تصور کلی از انسان و جهان بوده اند در دیدگاهی همزمان روان شناختی و فلسفی وار نقد می کند. او از همان سرآغاز فعالیت دانشورانه و نوشتاریش، و در پرتو درنگی که دیرزمانی در دستگاه های فکری و فلسفی اندیشمندانی چون هگل، نیچه، فویرباخ، کارل مارکس، دیلتای و دیگران داشته است، [1] و نیز با توجه به داده های دانش نواخته روان کاوی، دربار جهان بینی آرای چند در میان می گذارد، از جمله در بندی از کتاب *Die Seele und das Leben* (منتشر شده در 1895) که نخستین اثر مدون بالینی اوست. رویداشت سازوار و جدی تر فروید را به جهان بینی نخستین بار در 1912 در کتاب *Die Traumdeutung* در گفت وگو از «جان باوری» (Animism) می بینیم. در این اثر از نخستین شکل جهان بینی یعنی جهان بینی «جان باورانه» یا «اساطیری» سخن می رود که در بین «اقوام ابتدایی» (یا به بیان بهتر: «اجتماعات نخستین») پای گرفته بوده است. از این پس در دیگر آثار او، مانند *Die Toten und das Überleben*، با نکته سنجی هایی پراکنده دربار برخی دیدگاه های فکری و نظری روبرو می شویم که ترسیم کنند چیزی از نوع جهان بینی اند. او سرانجام در 1932 (هفت سال پیش از درگذشت اش) در کتاب *Die Weltanschauung der Psychoanalyse* به تفصیل به جهان بینی می پردازد و سی و پنجمین «سخنرانی» مندرج در این اثر را زیر عنوان «دربار جهان بینی» (Über eine Weltanschauung) به آن اختصاص می دهد. در این جا او جهان بینی را، به جز در یک مورد خاص که مربوط به جهان بینی «جان باورانه» یا اساطیری می شود، همچون یک «مسئله» فکری و نظری درمی نگرد و پیرامون شش صورت فلسفی، علمی و علمی نمای، شبه روان شناختی، دینی، و سیاسی - مسلکی (ایدئولوژیکی) آن گفت وگو می کند.

از مجموع ایراداتی که فروید بر جهان بینی وارد می سازد چنین درمی یابیم که به دید او مطلق جهان بینی، و همچنین هریک از اشکال رنگارنگی که این بینش کلی از دیرباز به خود گرفته است، به سه دلیل در حکم یک «مسئله» است. نخست این که جهان بینی اساساً، و پیش از هر چیز، بر ساخت فکر، متکی به ذهنیت، و ناگزیر بیگانه با واقعیت عینی و جوانب گونه گون آن است. دوم این که نگرش و بینشی است مبتنی بر یک «فرضیه» همه جاگستر، همه چیز شمول، و به ویژه یکدست ساز از انسان و جهان که با آرزومندی ها و «خواست های آرمانی» نیز نسبت دارد. سوم این که، بنا بر خاستگاه فکری و تجربیدی، تکیه گاه فرضیه وار، سمت و سوگیری کلی و گیتی گستر، و آرمان گرایی خود از موقعیت سنجی و جزء نگری کناره می گیرد، به

دام مطلق گرایی درمی افتد، و نیز (به ویژه در اشکال سیاسی و دینی و متافیزیکی) از پنداره گرایی (ایدئالیسم) و پندارزدگی سر برمی آورد.

1- از چیستی مفهوم «جهان بینی» و سرگذشت آن

جهان بینی یک دید و تصور یا بینش کلی از انسان و جهان و ناظر به رابط میان این دو است. به [1] موجب ماهیت، شرایط پیدایش، چگونگی شکل گیری، و جایگاه وجودی و کارکرد این بینش، تفکر و تأمل شخص «جهان بین» درباره انسان و جهان سمت و سویی ویژه به خود می گیرد و در نحوه ارتباط او با این دو مورد و تعبیر و تفسیر و برداشت وی از «هستی» به طور کل بازتاب می یابد.

واژ یا مفهوم آلمانی «جهان بینی» (2) [Weltanschauung] در فرهنگ فلسفی باختری دیرزمانی به معنای بینش «استعلایی» (Transcendental) یا «نگرش اشراقی بر جهان» بوده است. در تاریخ فلسفه دوران تازه تر اندیشمندانی چون کانت و سپس هگل از کسانی هستند که این مفهوم را در این معنا مورد درنگ ویژه ای قرار داده اند. همین واژه و مفهوم در دو زبان انگلیسی و فرانسوی مترادفاتی وگرچه نارسا (به دلیل ترجمه ناپذیری این واژه) چون «تصور جهان» (Conception of the world، در معنای «بینش جهان گستر») با خود آورده است. واژه «جهان بینی» در فرهنگ فلسفی امروز [3] باخترزمین، با از دست دادن مفهوم و زمینه کاربردی متافیزیکی و استعلایی پیشین خود، به رویهم در معنای یک دید و تصور افقی یعنی دنیوی و این جهانی و در نتیجه ایجابی و اثباتی (Positive) از انسان و جهان کاربرد پیدا کرده است. همچنین امروزه برابرهایی رایج این اصطلاح از جمله در دو زبان انگلیسی (World View) و فرانسوی (Vision du monde) اغلب ناظر به همین مورد کاربردی تازه تر است.

جهان بینی در اصل، و از دیرباز، در دو حوزه «هستی شناسی» (Ontology) و «شناخت شناسی» (Epistemology) فلسفی مورد درنگ و گفت وگو بوده است، [3] هرچند برخی «دانش های انسانی» نیز مانند انسان شناسی و مردم شناسی، جامعه شناسی، روان شناسی اجتماعی و غیره درباره آن آراء و نکاتی برای ابراز داشتن دارند. این را نیز می دانیم که از نخستین دهه های سد بیست به این سوی واژه «جهان بینی» در شماری از نوشتارها و گفتمان های فلسفی و جامعه شناختی و

نیز در برخی نقدهای ادبی و هنری کاربردی اغلب چشمگیر داشته است. این در حالی است که از دید فلسفی و شناخت شناختی ایراداتی به رویهم خرد کننده بر «جهان بینی» (چه به مثابه مفهوم فلسفی و چه به مثابه بینش و گرایش فکری) وارد آمده است (از ایرادات کانت و هگل گرفته تا خرده گیری های هوسرل، هیدگر، ویلهلم دیلتای، فروید و دیگران)؛ گو این که امروزه، بی گمان زیر تأثیر گسترش نسبیت گرایی و کمرنگ شدن مطلق انگاری در قلمرو تفکرات علمی و فلسفی و غیره، اعتبار و روایی این مفهوم در بین اندیشمندان و دانشوران نکته سنج همچنان زیر پرسش برده می شود.

گفت وگویی فروید درباره جهان بینی در زمانه و شرایطی صورت می گیرد که بارور از خاطر تأملات فلسفی اندیشمندان پیش از او در مفهوم و مقول جهان بینی است. این تأملات به گونه ای نزد برخی اندیشمندان همروزرگار وی نیز دنبال می شود. برای نمونه، در بین این همروزرگاران از ویلهلم دیلتای (1833-1911 Wilhelm Dilthey) باید یاد کرد که تأثیری چشمگیر در فیلسوفان همدوره و پس از خود داشته است. دیلتای در 1911 (سال درگذشت اش) نگارش گفتاری را به پایان می برد با عنوان «گونه های جهان بینی و پرورش آن ها در دستگاه های متافیزیکی» در این گفتار «سه گونه جهان بینی» پایه ای و نمونه وار را بازمی شناساند: «طبیعت گرایی»، «ایدئالیسم آزادی» و «ایدئالیسم عینی». به دید او این سه مورد نمایند اشکال گوناگون جهان بینی در جهان فلسفه اند (از هراکلیتوس و دموکریتوس و افلاطون گرفته تا هابس، هیوم، کانت، هگل، دکارت، اسپینوزا، برگسون... [4]). دیلتای براین نظر است که جهان بینی ها درکل، ازجمله سه جهان بینی نمونه وار یادشده، چه به مثابه مفهوم و چه همچون بینش و گرایش نظری، نه زاده اندیشه و اراده اندیشمندان بلکه برآمده از تجرب «درونی» یعنی روان شناختی اند، تجربه ای که برپای آن تصور و ادراک جهان بیرون شکل می گیرد. آن ها سرانجام از متافیزیک سر برمی آورند و در قالب مفاهیم و انگاره های بینش گونه واقع گریز جایگیر می شوند. دیلتای همچنین، بنا بر دیدگاه تاریخ گرای خویش در زمینه شناخت شناسی و هستی شناسی فلسفی، می اندیشد که هریک از تعبیر و تفسیرگری هایی که در قلمرو «دانش های انسانی» (در برابر «دانش های طبیعی» کانت و هم اندیشان او) در جهت «شناخت» صورت می پذیرد در چهارچوب یک جهان بینی شکل می گیرد که مدعی مسلح بودن به فهم و شناختی فراخ دامن و جهان شمول است؛ حال آن که موجودیت خود این جهان بینی زیر تأثیر موقعیت تاریخی به دست می آید و ناگزیر دامنه و چشم انداز آن محدود و وابسته به

اشاره به اهمیت و اعتبار «جهان‌بینی جان‌باورانه»، گفت و گوی خود را با نقد تفکر فلسفی (آن گاه که همچون تفکری جهان بینی پرداز به کار می افتد) می آغازد و سپس به سنجش و ارزیابی جهان بینی های علمی، شبه روان شناختی، دینی، و سیاسی می پردازد. در بند نخست این متن در تعریف جهان بینی چنین می خوانیم :

«جهان بینی نوعی دیدگاه است که بر مبنای آن افراد، گروه ها و جوامع، رفتار و عمل خود را در مواجهه با جهان پیرامون خود تنظیم می کنند. این دیدگاه ها می توانند بر مبنای فلسفی، دینی، علمی، روان شناختی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و ... شکل بگیرند. [1]»

فروید در پی این تعریف می افزاید: «جهان بینی نوعی ایده (Ideal) است که بر مبنای آن افراد، گروه ها و جوامع، رفتار و عمل خود را در مواجهه با جهان پیرامون خود تنظیم می کنند. این ایده ها می توانند بر مبنای فلسفی، دینی، علمی، روان شناختی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و ... شکل بگیرند. (wishes, Idealwünsche)». زیرا در این صورت است که «جهان بینی نوعی ایده (Ideal) است که بر مبنای آن افراد، گروه ها و جوامع، رفتار و عمل خود را در مواجهه با جهان پیرامون خود تنظیم می کنند. این ایده ها می توانند بر مبنای فلسفی، دینی، علمی، روان شناختی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و ... شکل بگیرند. (wishes, Idealwünsche)». بنا بر این گفت: «فروید جهان بینی، افزون بر مایه گیری از «فکر» و اتکاء بر «فرضیه» ای همه چیز شمول، با خواست و آرمان جویی نسبت دارد.

می بینیم جهان بینی از دید فروید، برخلاف نظر دیلتای که برای آن سرچشمه ای اساساً روان شناختی قایل است، در حلقه نخست یک ساخت و ساز فکری است. در دایره یک فکر ویژه اعتبار به دست می آورد، و از همین روی، برخلاف ادعایی که برای سنجش و ادراک همه چیز در چشم اندازی فراخ دامن دارد، در آن جایی نه برای شک و تردید وجود دارد و نه برای پی گیری و گشایش واقعی مسائل. پابندی بدان هم با خواست های آرمان جویانه پیوستگی دارد، با آرزومندی هایی که در نهایت پندارزدگی را جایگزین واقع بینی و پرسش گری پیاپی می گردانند. وانگهی جهان برون ذهنی و پدیده ها و مسائل گونه گون آن همگی از دریچه و بنا بر چشم داشت ها و پیش فرض های چنین بینشی ادراک و ورنه انداز می شوند. ناگزیر تشخیص و فهم سرپای واقعیت و جوهر آن تابع ماهیت فکری، جایگاه درون ذهنی، و به خصوص کارکرد سمت و سو دهنده و آرمان جویانه آن می شود. به همین گونه کوشش برای گشایش مسائل گونه گون درپرتو آن از راه باز می ایستد زیرا، چنان که ناقدی به درستی خاطرنشان کرده است، [10] دیگر نیازی نه به پیگیری آن مسائل بیرون از تنگنای فکر و انگاشت و فرضیه احساس می شود، و نه به جستارها و گره گشایی های بیش تر. چنین است که

فرویدر منتقد و خرده گیر این صورت از جهان بینی را «غیرعلمی» و حتا «ضد علمی» می شمرد، «حقیقت» را با آن آشتی ناپذیر می یابد، و این آشتی ناپذیری را سرچشمه کومه بینی در شناخت واقعیت انسان و جهان به شمار می آورد: «...» [11]

فروید در سراسر نوشته ها و گفتارهایش هرگاه به مقوله جهان بینی و یا چیزی همسان آن می اندیشد در خرده گیری از آن کم ترین نرمش و گذشت از خود نشان نمی دهد. با این همه با یک مورد استثنایی نیز روبرو می شویم، و آن برخورد ملایم و آشتی جویانه او با جهان بینی «جان باورانه» یا «اساطیری» است. دلیل چنین برخوردی را در این باید دید که او در گستره تاریخ آراء و عقاید بشری جان باوری و جهان بینی زاده آن را، از آن روی که سازگار با طبیعت نفسانی انسان جان می گیرد و دنیای درون را یک راست به گستره جهان محسوس و عناصر آن می پیوندد، «سازوارترین و کامل ترین نظام» به شمار می آورد. نظامی است که به گفته وی دارای بنیادی «روان شناختی» و کارکردی «طبیعی» است، و نیز «...» [12]

3- روان کاوی و مسئله جهان بینی

بنیان گذار روان کاوی در جایی از کتاب «...» (پرداخت 1925) در لحن و زبانی طنزآمیز جهان بینی را یک «راهنمای سفر» می شمرد که تنها برازند فیلسوفان مدعی است :

«...» [13] ...! [14]

این نظر و داوری طنزآمیز و گزنده نه تنها فیلسوفان جهان بینی

در زیر به گونه فشرده به پنج صورت از جهان‌بینی می پردازیم که در کانون رویداشت انتقادی فروید بوده اند.

جهان بینی فلسفی

انتقاد فروید بر جهان‌بینی فلسفی جزء جداناپذیری از انتقاد کلی او بر فلسفه و فیلسوفان (رقبای روان‌کاوی) است. او فلسفه را بدین روی که زندانی مفاهیم در بسته است در برابر دانش (پدیده ای که در حال دگرگونی و پیشرفت همیشگی است) قرار می دهد و حتا همچون سدی بر سر راه آن می داند. عرضه داشتن یک جهان‌بینی خودباور و تمامیت‌خواه برپایه تفکر فلسفی نمونه ای است از این سد بازدارنده. جنب ضدعلمی دیگر این جهان‌بینی آرمان‌گرایی آن است: در تعریفی که پیش تر از فروید آوردیم دیدیم که ساخت و ساز جهان بینی و دلبستگی بدان نه تنها از «فکر» که نیز از «خواست های آرمان جویانه» بارور می شود، از خواست هایی که وهم و پندار و کژفهمی به بار می آورند. این را نیز باید دانست که فروید فلسفه را از دید روش شناختی با دانش همراه و همنوا می بیند، ولی در نهایت گریزان از آن روند تحولی و تکاملی بازمی یابد که مختص جهان پرجنب و جوش و رو به پیشرفت دانش است :

«...آنچه که در فلسفه و فیلسوفان (رقبای روان‌کاوی) است، او فلسفه را بدین روی که زندانی مفاهیم در بسته است در برابر دانش (پدیده ای که در حال دگرگونی و پیشرفت همیشگی است) قرار می دهد و حتا همچون سدی بر سر راه آن می داند. عرضه داشتن یک جهان‌بینی خودباور و تمامیت‌خواه برپایه تفکر فلسفی نمونه ای است از این سد بازدارنده. جنب ضدعلمی دیگر این جهان‌بینی آرمان‌گرایی آن است: در تعریفی که پیش تر از فروید آوردیم دیدیم که ساخت و ساز جهان بینی و دلبستگی بدان نه تنها از «فکر» که نیز از «خواست های آرمان جویانه» بارور می شود، از خواست هایی که وهم و پندار و کژفهمی به بار می آورند. این را نیز باید دانست که فروید فلسفه را از دید روش شناختی با دانش همراه و همنوا می بیند، ولی در نهایت گریزان از آن روند تحولی و تکاملی بازمی یابد که مختص جهان پرجنب و جوش و رو به پیشرفت دانش است :

پس آن چیزی که در دل تفکر فلسفی برنشته است همانا ادعای واهی و آمیخته به پندار در ارائه یک جهان بینی همه چیز شمول و همه جاگستر است، در صورتی که این جهان بینی چیزی جز یک دید و تصور تنگ و مدار بسته بیش نیست، و به همین دلیل حتا وجه مشترک آن با دانش (در زمین شیه و رهیافت مطالعاتی) برای باورپذیر گردانیدن و قبولانیدن آن نه بسنده است و نه موجه. شگفت آور نخواهد که فروید در گفت و گو از چنین دید و نگرشی بگوید: «بهتر است آن را به فیلسوفان [جهان بینی پرداز] واگذاریم»، و یا هشدار بدهد که فلسفه، چنان چه در اندیشه ادام حیات و پویندگی خود باشد، نخواهد توانست بر پیشرفت دانش و دانایی و بال گستری آن چشم بپوشد. [18]

پیدا است که منظور فروید در این جا از «پیشرفت دانش و دانایی» آن

جهان بينی شبه روان شناختی

همچنین خرده گیری فروید بر جهان بینی شامل اشکال پنداره گرایي از آن می شود که در کمین روان شناسی می نشیند و گاه در آن رخنه می کنند. در این جا او پیش از هر چیز به «روان شناسی جمعی» یونگ می اندیشد که در پرتو مفهوم «ناخودآگاه جمعی» یک گونه نگرش کلی بر انسان و جهان برپای داشته است. در بند یکم این گفتار دیدیم که از نظر یونگ: «[فردیت-یا بی](#)» و «[فرديت-يابى](#)» دو جنبه اساسی شخصیت هستند. فردیت یا بی، همان بخشی است که ما را با دنیای بیرون مرتبط می کند؛ خود، همان بخش داخلی است که منشا تمام اعمال و افکار ماست.» [20]

یونگ همچنین از «نماد جهان-بینی» (*Symbol of a Weltanschauung*) سخن می گوید. او با در نظر آوردن چنین «نمادی برآن است تا موقعیت تاریخی و کیهانی» انسان و «آگاهی ناب» و «خلاقت ذهنی و عینی او را برشمرد.[\[21\]](#)

به دیگر سخن، او با در نظر گرفتن جهان بینی همچون «نماد» می کوشد فرایند رو به-کمالات «فردیت-یبایی» (*Individuation*) را شناسائی و روشن بسازد. «فردیت-یبایی» در سامانه روان-شناختی او به معنای روند برآمدن منش و شخصیت و تشخیص یابی است و به لحاظی گویای شکل گیری «خود برتر» نیز هست.

بنابراین «فردیت-یبایی» تثبیت یابی نهایی و آرمانی «خود» (*Self, Soi,* فردیت استوار و شکوفا) را می رساند. یونگ می گوید که این فرایندها، با مایه گیری از عناصر ناهمگون و آشتی ناپذیری که تمامیت روان خودآگاه و ناخودآگاه فرد را تشکیل می دهند، به پیدایش و رشد «خود» می انجامد، و «خود» از این پس نشانِ پدید آمدن یک وجدان روانی یا «انسان درونی» متحد، مستقل، بی_کم و کاست، و تجزیه ناپذیر است که تعبیر پذیر به «فرد روان شناختی» نیز هست. یونگ در توضیح و توجیه روند فردیت یابی و تحقق «خود» از نماد «ثلیث مقدس» (*Trinity*) نیز سود می جوید. از این_پس «فردیت-یبایی» نه فقط یک فرایند روانی بلکه یک رستگاری معنوی و روحانی شمرده می شود.

زیرا چگونگی شکل گیری و خودنمایی یک «خود» آرمانی (که برای یونگ در حکم «انسان کامل» نیز هست) یادآور چگونگی برآمدن رهایی بخشی است که در کسانی چون مسیح مریم تجسم می یابد. این «خود» ناگزیر هیچ ربطی به ابرمن روانی (در روان کاوی فروید) یا من_متحد و منسجم خودآگاه (در شخصیت شناسی و روان شناسی عمومی) ندارد.[\[22\]](#)

یونگ به موجب این دیدگاه دوقطبی و دوپهلوهی که در نوسان میان دور و نزدیک و متردد دربرزخ میان ماورائیت و محسوسات و نفسانیات است، پدیده «شورش هوانی» (لبیدو) را نیز از مفهومی جایگاه

وجودی ویژه ای که فروید به آن بخشیده است (مفهوم و جایگاه روانی و انسانی و این جهانی) تهی می گرداند، جدا از شرایط حسی و زیست شناختی در می نگرد، ارتباط آن را با مراحل رشد و فرگشت شخصیت انسان زمینی نادیده می گیرد، [23] کارکردهایی معجزه گر برای آن در نظر می آورد. و سرانجام متعلق به دنیای اثیری و نامشخصی می انگارد که زادهٔ عرفان باوری است. [24] هم او نه تنها فهم جوهر لیبدو را که نیز شناخت طبیعت «ناخودآگاه جمعی» و جوهر «کهن الگوها»ی تشکیل دهندهٔ آن را (مانند «آنیما» و «آنیموس» و غیره) در نهایت به «کیمیاگری»، «علوم باطنی» و «غیب دانی» (Occultism) مربوط می شود حواله می دهد. کتاب *معمودات* و *معمودات* او نمونه بارزی از این مورد را پیش چشم ما می نهد.

بدین سان نظریه «روان‌شناسی جمعی» یونگ تحمیل کند نوعی جهان‌بینی شبه روان‌شناختی مبتنی بر پنداره‌گرایی (ایدئالیسم)، عرفان باوری، و فراروان‌شناسی است. از دید فروید مهم ترین مشکل یونگ پیوستن او به چنین بینش واقع‌گرایز است. از این روست که او نحو نگرش و بینش کلی یونگ و همگان و هم اندیشان او را به يك جهان‌بینی «عرفانی» (Mystic) و «ضد علمی» تعبیر می‌کند، و آن را یک «...» می‌بیند که «...».

جهان بينی دینی

فروید در ارزیابی جهان بینی دینی به چگونگی جایگاه و کارکرد سه پدیدۀ قدرتمند دین، هنر، و فلسفه در فرهنگ و تاریخ باخترزمین و سنجش آن‌ها با دانش می پردازد. از دید او، از میان این سه «قدرت» فرهنگی تنها دین است که دارای بیشترین توانایی و کارآمدی است و بزرگ‌ترین «دشمن» دانش نیز همین پدیدۀ دینی است. می‌گوید هنر به رویهم موضعی غیرتهاجمی و بی‌ضرر دارد، زیرا به کارکرد و مقصد نهایی خود، که مقصدی است آرمانی سرشت و خواب و خیال آمیز، بسنده می‌کند و آهنگ دست اندازی به قلمرو واقعیت و چیره شدن برآن ندارد. اما فلسفه، هرچند که در بدو امر مغایرتی با دانش ندارد و حتا تا حدودی روش آن را در پیش می‌گیرد، سرانجام از آن فاصله می‌جوید، زیرا در خواب و خیال عرضه داشتن تصویر و تصویری سازوار و یک دست و بی‌عیب از جهان غوطه‌ور است. وانگهی همین فلسفه به یک دستۀ افراد کم‌شمار تعلق دارد، تأثیری یک‌راست و چشمگیر در توده‌های انسانی پرشمار ندارد، و آرای آن هم برای انبوه مردمان قابل فهم و هضم نیست. برعکس :

«...»
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..

[25] «..»

فروید نتیجه می گیرد که دین سه کارکرد اساسی دارد. یکی فرونشاندن عطش دانستن (دانستن چگونگی سرچشمه جهان) در انسان ها است، و بدین لحاظ رقیب دانش است؛ در صورتی که دانش، از آن جا که پیوسته در حال جستار پیایی و کشف رازهای ناشناخته است، نمی تواند پاسخی جامع و قاطع و قانع کننده دربار پییدایش جهان هستی و چیستی فلسفه وجودی آن در دسترس ما بگذارد. دومین کارکرد دین فروکاستن واهمه و دلشوره در انسان ها و دلگرمی و آرامش دادن به آنان در برابر مشکلات و معضلات زندگانی و گزند و خطرات ناشی از پیش آمدها است. تأثیر چشمگیری که دین در توده های انسانی پرشمار دارد وامدار این کارکرد دلگرم کننده و آرام بخش است، و در این جا دانش نمی تواند با دین به رقابت برخیزد. سومین کارکرد دین رواداشتن محدودیت ها و امر و نهی های اخلاقی از رهگذر آموزه ها و آیین آموزی ها (تعلیمات و شرعیات) و توصیه ها و هشدارها است، و این چیزی است که آن را از دنیای دانش بسیار دور می کند.

فروید می‌اندیشد که این کارکردهای سه‌گانه انسان دین‌باور را با تصور آفریدگار جهان مأنوس می‌گردانند و در شکل‌گیری جهان‌بینی دینی او شرکت می‌جویند. به موجب این جهان‌بینی، خدا فقط آفریدگار جهان هستی نیست بلکه برهمه نیات و کنش‌های آدمیان نظارت همیشگی و بی‌کم و کاست دارد. فروید در انتقاد از این جهان‌بینی به تصوّر خدا آن‌گونه که در فرهنگ مسیحیت مطرح بوده و هست می‌پردازد و تصریح می‌کند که توضیح او در این باب دربرگیرنده مطلق دین و دین‌باوری نیست بلکه شامل چگونگی خدا‌باوری و تبارشناسی آن در فرهنگ

و مرام کلیسایی و جامعهٔ باختری می شود. می دانیم که از دید ارباب کلیسا عیسی «پسر خدا» به شمار می آید و خدا همچون «پدر» متصور می شود. فروید با توجه دادن به این رابطۀ پدر- فرزندِ وگرچه نمادین سرچشمۀ روانی تصور خدای مسیحیان را مطرح می کند. به این معنا که موجودیت «پدر آسمانی» چیزی نیست مگر فرافکنی موجودیت پدر محسوس و واقعی آن گونه که در زندگانی زمینی می شناسیم. به همین گونه، احساس امنیتی که مسیحیت از رهگذر القای تصوّر «عیسی پسر خدا» در وجود پیروان خود برمی انگیزد همزاد و همذات آن احساس امنیتی است که کودک خردسال در پناه پدر یاسدار و مراقب خویش به دست می آورد.

[illegible]

بدین سان جهان بینی دینی آن چنان که از جوامع باختری مورد نظر
 فروید سر برآورده است آمیخته به باورهای مسیحی نهادینه شده است،
 حال آن که همین باورها خود متأثر از تجربیات دورِ کودکی خاصه
 روابط پدر- فرزند و احساس نیاز به پاسداری و امنیت روحی و روانی
 هستند.

از سوی دیگر، خرده گیری فروید بر جهان بینی دینی متمرکز بر
تمامیت خواهی و آسیب رسانی آن در مقیاس انسانی و اجتماعی است، و
او در این جا بیش از هرچیز به آسیب های ناشی از «تفتیش عقاید»
دین کلیسایی توجه می دهد. دین، برخلاف پدید هنر و آشتی جویی آن،
به قلمرو دانش و خردورزی دست اندازی می کند. زیرا بنا بر مطلق
گرایی، تعصب و سرگرانی، و زیاده خواهی ذاتی خود متفاوت اندیشی و
شک و تردید را نمی پذیرد، و نیز با به شمارآوردن خود همچون
برترین و ارجمندترین پدید ممکن به هیچ گونه خرده گیری و پرسش
گری تن نمی دهد. «...»
...
... پس منتفی بودن کنجکاوی و پرسش گری و
متفاوت اندیشی در دین، جای گیرشدن آن در باورهای اصولی و
تغییرناپذیر و جزم های بی چون و چرا، و دوری گزینی اش ازخردورزی
و اندیشه بی باک و خرده گیر، ازجمله اموری است که جهان بینی
برساخته آن را زیر پرسش می برد و از حیثیت و اعتبار ساقط می کند.

«...در این صورت، اگرچه داعیه «علمی بودن» دارند، در برابر دانش (در معنای سنجیدۀ واژه) می ایستند و حتا نافی آن می شوند. [28]

جهان بینی سیاسی

در این جا فروید دو صورت از جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیکی را، یعنی «فلسفۀ سیاسی» آنان است. او «پوچ گرایی» (Nihilism) را ویژگی بارز جهان بینی آنان می شمرد، و پدیدآمدن «نظریۀ نسبیت» را در فیزیک نو بهانه ای برای به نمایش گذاشتن این «پوچ گرایی» تلقی می کند.

«...در این صورت، اگرچه داعیه «علمی بودن» دارند، در برابر دانش (در معنای سنجیدۀ واژه) می ایستند و حتا نافی آن می شوند. [29]

بنا بر این نفی و حذف دانش میدان را برای ضد دانش و ترک تازی دید و تصورات دانش ستیز باز می گذارد، و از این پس جهان بینی هرج و مرج گرای که خود برآیندی از یک هرج و مرج گرایی سیاسی و مسلکی کلی است می کوشد تا در پرتو «نظریۀ نسبیت» به خود مشروعیت و حقانیت ببخشد، در پرتو نظریه ای که از دید هرج و مرج گرایان بر نبود «حقیقت» در جهان خارج دلالت دارد و هیچ و پوچ گرایی سیاسی را نیز

دولت خواه در بخشی از اروپای زمانه او و به ویژه سروری بولشویسم در شوروی سال های 1930 است. از دید او این جهان بینی چیزی نیست مگر برساخت تفکرات ایدئولوژی زده و نیات و مقاصد انقلابی آمیخته به خواب و خیال و خوش بینی، و برای همین همسو با یک غایت گرایی آلمانی سرشت هم هست که سرانجام از پندار سر برمی آورد. او در انتقادی تکیه گاه ایدئولوژیکی و کارکرد سیاسی مارکسیسم سیاسی، و ضمن تأکید بر مسئله بازدارندگی اندیشه آزاد در این مسلک، از جهان بینی برساخت آن می گوید:

[illegible]

پیدا است که خرده گیری فروید بر جهان بینی مارکسیسم سازگار با خرده گیری او بر دیدگاه کلی مارکسیسم است، دیدگاهی که بر نقش حاکمیت شرایط اقتصادی تأکید دارد، عوامل فرهنگی و روان شناختی را از نگاه دور می دارد یا دست کم کوچک می شمرد، و ناگزیر همچون جولان گاه یک ایدئولوژی انحصارجوی، خودباور، و نیز خواب و خیال آفرین به کار می افتد.

فروید در خرده گیری بر این جهان بینی از سستی و نارسایی بنیاد علمی و شناخت شناسانه مارکسیسم نیز سخن می گوید: او در شگفت است از این که «نظریه مارکسیستی» تحول جوامع را تابع «روند دانش های طبیعی» به شمار می آورد، و یا تحولات لایه های اجتماعی را به گونه پدیده ای زنجیره ای و تابع یک حرکت دیالکتیکی پیاپی و منظم متصور می شود، حرکتی که گویا در ذات طبیعت مادی نیز جریان دارد. فروید می گوید که این چنین نظریه ای، بی آن که نشانی از «مادی گرایی» داشته باشد، «[نظریه ای است که در واقع هیچ وجهی برای اثبات خود ندارد](#)» (331) او می افزاید که «اختلافات اجتماعی» مورد نظر مارکسیسم در سرآغاز تاریخ بشری «اختلافات قومی و یا نژادی» بوده اند، و عوامل دیگری نیز در تحولات زیستگاه انسانی و اجتماعی سهمی بزرگ داشته اند، مانند عامل روان شناختی (محرك ها و گرایش های سرکش)، عامل قومی و قبیله ای

(نظیر تشکیلات درون گروهی)، و عامل مادی (مانند جنگ افزارها و ساز و برگ های جنگی و کارآمدی این ها در جنگ آوری و پیروزی و چیره جویی). او همچنین بر این امر تأکید دارد که در درازای تاریخ یک سرزمینِ حتا واحد پیروزمندان و چیره شدگان همواره در جایگاه اربابان و برده داران جای گرفته اند و شکست خوردگان در وضعیت فرودستان و بردگان. پس در این موقعیت ها شاهد چیزی چون «قانون طبیعت» و نقش تعیین کنند آ آن نیستیم، که برعکس ناظر چیرگی یافتن انسان بر نیروهای طبیعت و نقش این چیرگی در دگرگونی و فرگشت روابط و مناسبات اجتماعی و بین انسانی می باشیم. فروید در روشنگری این موارد از به کارگیری فلز و برنز و آهن در زندگانی انسان ها یاد می کند که به تشکیلات و تمدن های بدوی پایان داده است، و همچنین به مجهز شدن جنگ افزار به باروت در سده های اخیر اشاره می کند که میدان داری و ترک تازی اشراف زادگان بی رقیب را از میان برده برده و سروری لایه های اجتماعی نواخته و تازه نفس را میسر ساخته است. او با رد نظریه دیالکتیک و نفی تأثیرات «قانون طبیعت» (به روایت مارکسیسم) در تحولات تاریخی و اجتماعی، به خرده گیری خویش بر جهان بینی مارکسیسم شدت می بخشد:

[illegible]

مراجع و یادداشت ها

[1]. دربار چگونگی تماس فروید با جهان فلسفه و به ویژه برای مواضع فکری و نظری او در قبال شماری از فیلسوفان و دیدگاه های آنان بنگرید به کتاب ارزشمند فرویدشناس معاصر یل لوران اسون، با

عنوان «فروید، فلسفه، و فیلسوفان»، با این مشخصات:

Assun, Paul-Laurent (1976), *Freud, la philosophie et les philosophes*, Pais, PUF, réed. PUF/Quadrige, 1999 & 2009

[2]. اصطلاح «جهان بینی» در این گفتار برابر اصطلاح آلمانی Weltanschauung است که متشکل از دو جزء «Welt» (جهان) و Anschauung (بینش، دید، تصور) است. برگردان و برابرگذاری درست و باریک آن در قالب یک واژه یگانه در زبان های رایج دیگر ناشدنی است، زیرا هم به معنای «تصور جهان» است و هم به معنای «نحوه ادراک جهان». از همین روی این اصطلاح آلمانی، امروزه ازجمله در دو زبان انگلیسی و فرانسوی، علاوه بر برابرهای بومی غیردقیق و نارسای آن نظیر «تصور جهان»، عیناً به کار می رود (به ویژه در متن های فلسفی). واژه فارسی «جهان بینی» نیز بی گمان تنها بخشی از معنای واژه آلمانی Weltanschauung را می رساند.

[3]. برای نگاهی به پیشینه تاریخی وجود «جهان بینی» در قلمرو دین و ادبیات و غیره در باخترزمین، و به ویژه برای مروری بر چگونگی رویداشت های فلسفی و هستی شناختی به مفهوم «جهان بینی» نزد اندیشمندانی چون کانت، هگل، نیچه، هوسرل، یاسپرس، هیدگر، کی یرکگور، دیلتای و ویتگنشتاین، بنگرید به این مرجع به رویهم جامع و مستند:

Naugle, David K. (2002), *Worldview : The History of a Concept*, Cambridge (UK), Eerdmans Publishing Company

گفتنی است که این کتاب حاوی شماری تعبیر و تفسیر خصوصی خود مؤلف (که استاد فلسفه و کارشناس تاریخ مسیحیت است) نیز هست که برخی از آن ها بحث انگیز می نمایند، نظیر آن هایی که پیرامون مفاهیمی چون «واقع گرایی متافیزیکی» (Metaphysical realism) و «ضد واقع گرایی» (Antiréalisme) شکل گرفته اند، حال آن که در کتاب تفکیک چنین مفاهیمی از یکدیگر چندان روشن به نظر نمی آید. با این همه کوشش و دقت بالای مؤلف در معرفی اشکال گوناگون جهان بینی نزد اندیشمندان یادشده و نیز نکته سنجی ها و توضیحات فلسفی باریک او در هر مورد ستودنی است.

[4]. برای برگردان انگلیسی زبان این متن دیلتای («سه گونه جهان بینی») بنگرید به این کتاب (بخش پنجم، صفحه های 249-294):

Dilthey, Wilhelm (1911), "The types of world-view and their

development in metaphysical systems", in: *Ethical and World-View Philosophy, Selected Works*, Volume VI, ed. by R. A. Makkreel & F. Rodi (2019), Princeton University Press, pp. 249-294.

در این متن، ديلتای سه جهان بينی نمونه وار مورد نظر خود را چنین معرفی می کند:

- «طبیعت گرایی»، با الهام از اثبات گرایی (Positivism)، در توضیح چگونگی برخورد انسان با واقعیت و برداشت کلی او از جهان، اولویت را به نقش تعیین کنندۀ امور ادراکی و تجربی می دهد، نظیر جهان بينی دموکریتوس، هابس، هیوم.
- «ایدئالیسم آزادی» ماهیتی ذهنی دارد و نیز مبتنی بر دوگانه انگاری (Dualism) است، ولی در شناخت جهان تقدم را از آن «آزادی اراده» (اراده برای شناخت و دانستن) می داند، مانند جهان بينی افلاطون، دکارت، کانت، برگسون.
- «ایدئالیسم عینی»، که در نهایت همچون یک جهان بينی «یگانه انگار» (Monist) به کار می افتد، برآن است تا در هرچیز یکپارچگی درونی و نیز میان همه چیز، ازجمله بین انسان و طبیعت و جهان، سازوارگی و هماهنگی تشخیص بدهد، مانند جهان بينی هراکلیتوس، پارمنیدس، اسپینوزا، لایبنیتز، و هگل.

[5] Jung , Carl Gustav (1928-31), "Analytical Psychologie and 'Weltanschauung'", in : *The Structure and Dynamics of the Psyche*, Vol. VIII, Princeton University Press, 1972, pp. 358-381.

[6] Jung, C. G., "Analytical Psychologie and 'Weltanschauung'", op. cit. p. 361, § 696.

[7] Ibid., p. 362, §. 698.

[8] Freud, S. (1932), "The question of a Weltanschauung", in *New Introductory Lectures on Psycho-Analysis, Standard Edition*, Vol. XXII, XXXV° Lecture, p. 158

By *Weltanschauung*, then, I mean an intellectual construction" which gives a unified solution of all the problems of our existence in virtue of a comprehensive hypothesis, a

construction, therefore, in which no question is left open and
"...in which everything in which we are interested finds a place

.Ibid, p. 158 .[9]

Cf. Gay, Peter (1995), *Freud Rreader*, W. W. Norton & .[10]
.Company, New York

Freud, S., " The question of a Weltanschauung ", op. .[11]
.cit., p. 160

Freud, S. (1913) *Totem and Taboo*, *Standard Edition*, op. .[12]
.cit., Vol. XIII

[13] . ترکیب «راهنمای سفر» را در این ترجمه برای Baedeker در
نظر گرفته ایم که در زمان فروید نام یک ناشر معروف راهنماهای
گردشگری بوده است.

Freud, S. (1926), *Inhibitions, Symtoms and Anxiety*, .[14]
.Standard Edition, Vol. XX, p. 96

I must confess that I am not at all partial to the fabrication of"
Weltanschauungen. Such activities may be left to philosophers, who
avowedly find it impossible to make their journey through life without
"...a Baedeker of that kind to give them information on every subject

.Ibid, p. 96 .[15]

Freud, S., "The question of a Weltanschauung", op. .[16]
:cit., P. 181

Psychoanalysis, in my opinion, is incapable of creating a"
Weltanschauung of its own. It does not need one; it is a part
".of science and can adhere to the scientific Weltanschauung

.The question of a Weltanschauung", op. cit., p. 160 "[17]

Cf. Assoun, Paul-Laurent (1976), *Freud, la philosophie* .[18]
. (et les philosophes, Paris, P.U.F., 1976, p. 24 (note n° 2

.Ibid, p. 212 .[19]

Freud, S., "The question of a Weltanschauung ", op. .[\[20\]](#)
.cit., p. 173

Jung, C. G., "Analytical Psychologie and .[\[21\]](#)
.'Weltanschauung", op. cit

[\[22\]](#) . کارل آبراهام، روان کاو و ار شاگردان فروید، نخستین کسی
است که بر نظریه یونگ درباره فردیت یا بی خرده گرفته است. در این
باره بنگرید به این مقاله او :

Abraham, Karl (1913), "Critique de l'essai d'une présentation
de la théorie psychanalytique de C. G. Jung", in Psychanalyse
et culture, Payot, coll. « Sciences de
.l'homme »,1966, pp. 207-224

.Cf. [ibid.](#), p. 208 sq .[\[23\]](#)

Jung, C. G., L'énergétique psychique, Genève / Paris, .[\[24\]](#)
.Georg, 1956, 5° éd., 1993, p. 116 sq

Freud, S., "The question of a Weltanschauung ", op. .[\[25\]](#)
.cit., p. 161

.[Ibid.](#), p. 163 .[\[26\]](#)

: [Ibid](#), p. 170 .[\[27\]](#)

Whatever may be the value and importance of religion, it has "
no right in any way to restrict thought – no right, therefore,
"...to exclude itself from having thought applied to it

.[Ibid.](#) p. 171 .[\[28\]](#)

.[Ibid.](#), p. 175 .[\[29\]](#)

.[Ibid](#), pp. 176-177 .[\[30\]](#)

.[Ibid](#), p. 176 .[\[31\]](#)

.[Ibid.](#), pp. 179-180 .[\[32\]](#)

.[Ibid.](#), pp. 176-177 .[\[33\]](#)

گرامیداشت خیزش آزادیخواها نه مردم ایران در آبان ماه ۹۸



اعلامیه

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

مبارزات مردم ایران علیه حکومت تئوکراتیک موجود و برای آزادی و عدالت اقتصادی/اجتماعی همواره وجود داشته و در مقاطعی از گستردگی خاصی برخوردار بوده است. در آبان ۱۳۹۸، افزایش غافلگیرانه قیمت بنزین که بلافاصله موجب گرانی بسیاری از مایحتاج اولیه زندگی مردم گشت، به انگیزه مشخصی برای ایجاد تحرک سریع در واکنش مردم بویژه توده‌های زحمتکش و محروم به سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مخرب از سوی حاکمان جمهوری اسلامی تبدیل گشت. برای چند روز در بیش از صد شهر مردم، در عین مواجه

شدن با سرکوب وحشیانه رژیم، اعتراضات خود را با شعارهایی در دفاع از مطالبات آزادیخواهانه و بویژه محکومیت استبداد و ناعدالتی اقتصادی موجود ارتقاء دادند و کلیت رژیم جمهوری اسلامی را به چالش کشیدند. بنا بر امارهای غیر رسمی، ۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر از معترضین در خیابانها بر اثر شلیک مستقیم نیروهای سرکوبگر کشته شدند، تعداد بیشتری زخمی و بیش از هفت هزار نفر بازداشت شدند. تا کنون تعدادی به حبس و اعدام محکوم شده‌اند و از سرنوشت اکثر آنان اطلاعی در دست نیست.

واقعیت این است که در جوامع دمکراتیک، جنبشهای مردم، بویژه معتقدان به عبور از ستمهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق حرکت‌های اعتراضی عمومی و از جمله تظاهرات و نافرمانی مدنی و همچنین مشارکت سیاسی در نهاد های مدنی، توانسته اند که مدیریت جمعی و مردمی را بطور نسبی در راستای تعمیق دمکراسی و عدالت اجتماعی اعمال کنند. اما در ایران که اختناق سیاسی و فساد همه جانبه اقتصادی بویژه در میان حکومت‌گران و ارگان‌های انتظاماتی آن، مانند سپاه پاسداران، زندگی را برای اکثریت مردم طاقت‌فرسا نموده، هر حرکت اعتراضی با سرکوب شدید روبرو می شود. روشن است که سرنگونی و تغییر نظام موجود تنها راه حل اساسی برای نیل به دمکراسی و تحقق شرایط اجتماعی برای امکان دستیابی مشارکت مردم در امور جامعه می‌باشد.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران از مبارزات مردم برای برچیدن نظام تئوکراتیک و تمامیت خواه حاکم و استقرار بلافاصله دمکراسی، جمهوری، لائیسیته پشتیبانی میکند و خواهان ایجاد انسجام و اتحاد عمل نیروهای دموکرات و مترقی خارج از کشور در دفاع از جنبشهای مردم ایران برای برچیدن جمهوری اسلامی می‌باشد.

پیروز باد مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران!

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

10 نوامبر 2020 - 20 آبان ۱۳۹۹

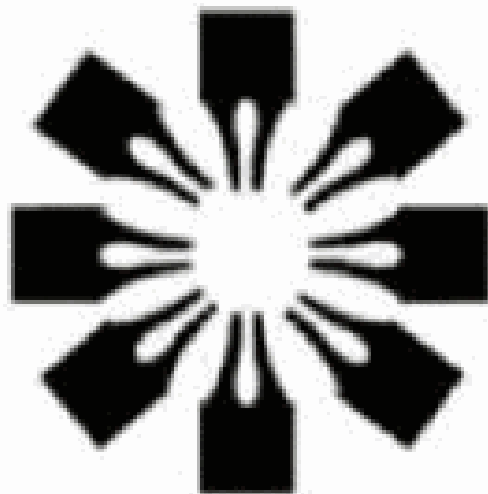


نویسندگان در بند را بدون قید و شرط آزاد کنید!

بیش از هزار نویسنده ، شاعر، روزنامه نگار،
هنرمند و کنشگر مدنی و سیاسی

با حمایت از بیانیه کانون نویسندگان ایران " در
تبعید" و انجمن قلم ایران " در تبعید"

خواستار آزادی نویسندگان در بند شده اند.



کانون نویسندگان ایران در تبعید
Iranian Writers Association
(in Exile)

جمهوری اسلامی ایران در اعدام موج خفقان، سانسور، دستگیری، ترور و اعدام های گسترده، تعدادی دیگر از نویسندگان و شاعران و روزنامه نگاران را طی ماه های اخیر دستگیر و زندانی کرده است. جمهوری اسلامی روز شنبه پنجم مهرماه ۱۳۹۹ رضا خندان (مهابادی) و بکتاش آبتین از اعضای هیات دبیران کانون نویسندگان ایران و کیوان باژن عضو پیشین هیات دبیران این کانون را به این دلیل به اسارت گرفته است که از آزادی اندیشه و بیان بدون حصر و استثنا دفاع می کردند.

اتهام های بی پایه و اساس این سه نویسنده "تبلیغ علیه نظام" و "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور" است که شامل "انتشار نشریه داخلی کانون، مشارکت در تدوین کتاب تاریخچه کانون و صدور بیانیه ها و حضور در مراسم سالگرد محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و احمد شاملو" عنوان شده است. طی هفته های گذشته نویسندگان، شاعران و روزنامه نگارانی دیگر نیز به بیدادگاه های جمهوری اسلامی فراخوانده و یا زندانی شده اند: آرش گنجی، گیتی پورفاضل، آرمان اسماعیلی، شبثم آشوری، ائلوارقلی وند، ندا پیرخضرائیان، آرش جوهری، اندیشه صدری، مینا راد، خسرو صادقی بروجنی و... از جمله این عزیزان هستند.

مردم آزادیخواه جهان

جمهوری اسلامی ایران که بنیانگذارش روح الله خمینی با فرمان "بشکنید این قلم ها را"، ونیز فتوای قتل سلمان رشدی سرشت

آزادی ستیزی و سانسورگرانه اش را در سال های اولیه به قدرت رسیدن اش نشان داد، طی بیش از چهاردهه اعمال حاکمیتی جنایتکارانه و ناقض موازین حقوق بشر، ده ها نویسنده، شاعر و روزنامه نگار را به قتل رسانده و صدها تن از این عزیزان را مورد ضرب و شتم، توهین و تحقیر، محرومیت های اجتماعی، تبعید، زندان و شکنجه قرار داده است.

ما، امضاء کنندگان این "بیانیه" اقدام های خلاف موازین حقوق بشر این رژیم را محکوم می کنیم و رهبر و دیگر حاکمان جمهوری اسلامی، قوه قضائیه و وزارت اطلاعات را مسئول حفظ جان و سلامت نویسندگان دربند می دانیم .

ما امضاء کنندگان این "بیانیه" از شما مردم آزادیخواه جهان، از نویسندگان و تشکل های اهل قلم در سراسر جهان، از نهاد ها حقوق بشری در خواست می کنیم صدای اعتراض خود را علیه ستمگری های جمهوری اسلامی و صدور حکم های ناعادلانه و ضد انسانی به گوش جهانیان برسانید و اجازه ندهید رژیمی که اشتهای سیری ناپذیرش به بازداشت و زندان و شکنجه و اعدام را پایانی نیست، به کردار ضد بشری ادامه دهد.

بیائید برباور خود در دفاع از این نویسندگان، یعنی برباور خود در دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم، و حرمت و کرامت انسانی پای بفشاریم و بر پیمان خود با نویسندگان زندانی استوارتر شویم .

ما، امضاء کنندگان این " بیانیه" خواستار لغو سریع احکام صادر شده در رابطه با نویسندگان دربند و آزادی هم زندانیان سیاسی و عقیدتی، دگرانديشان و فعالان جنبش های صنفی و مدنی هستیم.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران "در تبعید"

حسین افصحي (نویسنده و گارگردان تئاتر)، احسان حقیقی نژاد (شاعر)، منوچهر دوستی (شاعر)، علی اصغرفرداد (شاعر و مترجم)، مسعود نقره کار (نویسنده و پژوهشگر)

هیئت دبیران انجمن قلم ایران "در تبعید"

زیبا کرباسی (شاعر)، علی کامرانی (بازیگر تئاتر و شاعر)، سیاوش میرزاده (شاعرو نویسنده)

این بیانیه توسط هزار نویسنده، شاعر، روزنامه نگار، هنرمند و کنشگر مدنی و سیاسی مورد حمایت قرار گرفته است.

عیب کار از کجاست؟ در دفاع از لائیسیته



رامین کامران

اخيراً در فرانسه سه جنایت با انگیزه مذهبی انجام گرفت و چنانکه طبیعی است، اسباب نگرانی همگان شد و بحثهای بسیاری را دامن زد. در بین ایرانیان هم کم صحبت از این جریان نیست، هم در رادیو و تلویزیون ها و هم در رسانه های اجتماعی. من قصد پرداختن به وجه فرانسوی مطلب را ندارم، آن کار باید به زبان فرانسه انجام شود و بسیاری مشغولند. قصد من پرداختن به وجه ایرانی کار است و بخصوص سخنان نامعقولی که به این مناسبت در باب لائیسیته دست به دست میشود که



واقعاً نور علی نور است.

دو کلمه در باب قتلها

قتلهای اول توسط کسانی انجام گرفت که ظاهراً قصد اعتراض به بازنشر کاریکاتورهای پیامبر اسلام را داشتند و قربانیان را به قید قرعه و از بین رهگذرانی انتخاب کردند که از نزدیکی محل سابق دفتر شارلی ابدو، رد میشدند! حتی نمیدانستند که محل دفتر هفته نامه سالهاست که عوض شده!

قتل دوم که در آن دبیری به قساوت تمام کشته شد، ظاهراً به این دلیل انجام گرفت که قاتل از نمایش کاریکاتورهای پیامبر اسلام که توسط وی در کلاس درس آزادی بیان و برای تفهیم این مفهوم بنیادی به شاگردان انجام گرفته بود، برآشفته بود و خواسته بود این اهانت را با خون بشوید.

قاتل سوم هم که سرش را همینطوری انداخت پایین و رفت در کلیسایی در نیس و سه نفر را سلاخی کرد. باز هم به قید قرعه، ولی از بین مؤمنان مسیحی، یعنی وجه دشمنی با مسیحیان به طور عام، در آن بارز بود.

برخی میگویند که نشریۀ شارلی ابدو با این کارش مسلمانان را تحریک کرده است ولی اینکه چرا تحریک فرضی باید به قتل به قید قرعه منجر شود، حرف زیادی زده نشده. از سوی مقابل، من تا به حال توجیه قابل قبولی برای بازنشر این کاریکاتورها ندیده ام. انتشار اول آنها به قصد روشن پشیمانی از آزادی بیان کاریکاتوریستها دانمارکی انجام گرفت و متأسفانه یک تراژدی تمام عیار در پی داشت، زیرا قتل بخش بزرگی از تحریریۀ شارلی ابدو را در پی آورد. البته بحث پرشوری در بارۀ آزادی بیان را نیز باعث گردید که چنان که باید به نفع طرفداران این آزادی ختم شد. ولی داغ کشته شدن تحریریۀ مجله که انصافاً افراد باذوقی هم بودند و از هیچکدام دشمنی خاصی با اسلام دیده نشده بود، بر دل همه ماند. حال، توجیه بازنشر آنها درست روشن نیست. بازی یک بار انجام شده بود و به رغم تلفات قابل توجه، به نفع آزادی بیان ختم شده بود. مقصود از بازنشر چه بود؟ اگر بزرگداشت واقعۀ چند سال پیش بود که ظاهراً طرف مقابل را هم به مشارکت واداشت؛ اگر هم مبارزه با تعصب مذهبی در بین مسلمانان فرانسه بود که تصور میکنم که میشد راه های بهتری

برای این کار پیدا کرد.

در مورد دبیر مقتول، صحبت از این میشود که احساسات شاگردان را با نشان دادن چند کاریکاتور برانگیخته است. حرف مطلقاً غیر قابل قبول است. درس آزادی بیان برای هرکسی که در دموکراسی زندگی میکند، درس بسیار مهمی است. اینکه در دبیرستان تدریس گردد، بسیار کار درستی است. برای تدریس این امر هم باید از مصالحی استفاده شود که بر سر آزادی بیان نشان دعوا بوده است، نه چیز هایی که به هیچکس بر نخورده. نفهمیدن این امر یعنی نفهمیدن اینکه به قول آخوندها نقل کفر، کفر نیست، فرقت بین دفاع از یک عقیده و نقل یک عقیده. زندگی در دموکراسی صلاحیت میخواهد و بلد. صلاحیتش که مادرزادی نیست، اگر هم نخواهید بلد بشوید که آخرش میشود این. به هر صورت اینجا ضدیت با آزادی بیان که از ارزشهای پایدار دموکراسی است، بارز بود و حرف رئیس جمهور فرانسه که گفت با ارزشهای ما دشمنی میورزند، درست.

در مورد مردمی هم که به نیایش رفته بودند و قربانی جنون قاتل شدند که فقط میتوان دلیل کلی جست. همین بوده که ضارب به دلیل حضورشان در کلسیا، مسیحی فرضشان کرده بوده و همین را برای کشتنشان کافی شمرده. دشمنی مذهبی به عریان ترین و منجر کننده ترین صورتش.

حال ببینیم که مسلمانان مدعی تحریک شدن، چگونه عمل کرده اند: با آدمکشی و لاقل دو بار صرفاً به قید قرعه. یکی از یکی مفتضح تر، یعنی به کلی خارج از محدود معمول اظهار نظر و ابراز مخالفت در فرانسه و با کاربرد بی محابای خشونت. یادآوری کنم که همین شارلی ابدو، بارها نیشهایی صد بار بدتر از این چند کاریکاتور را نثار عیسی مسیح کرده است، آنهم در مملکتی که اکثریت ساکنانش مسیحی کاتولیک هستند و آب از آب تکان نخورده است. اگر میگویم واکنشی خارج از معمول بوده، به این حساب میگویم، نه همینطوری. ارزشهایی که این مملکت بر آن بنا شده و مردمانش بر اساس آنها زندگی میکنند، با چنین واکنشهایی سازگاری ندارد. وقتی هم شما به کشوری میروید، قرار است خودتان را با آن منطبق کنید نه آن کشور را با خودتان.

کدام تعصب مذهبی

به هر صورت، در هر توضیحی پای عوامل کلی هم به میان میاید که از

خود مسئله بسیار فراتر میرود.

ببینیم دلایل کلی کدام است. برخی برای توضیح واقعه و گاه توجیهش، پای سوابق مستعمراتی فرانسه را به میان میکشند که درست است، ولی ارتباطش با قتل‌های فعلی چندان روشن نیست، بخصوص که قاتلان شعاری در این زمینه نداده اند و حرفی نزده اند. موقعیت فرودست اکثر مسلمانان در فرانسه هم که تمایل غالب بر حاشیه نشین نگاه داشتن آنهاست، مورد اشاره قرار گرفته و باز هم به درست. البته این بار ارتباط مطالب نزدیکتر است، ولی باز هم نمیتوان اینرا توضیح کافی شمرد. بسیاری مسلمانان در این وضعیت زندگی میکنند، حتماً هم از آن راضی نیستند و حق هم دارند، ولی به این خاطر دست به آدمکشی نمی‌زنند. قاتلان هم به این امر اشاره ای نکرده اند.

می‌ماند تعصب مذهبی که ارتباطش با قضیه مستقیم تر از آن دوتا است. منتها تعصب مذهبی عاملی مادرزادی و طبیعی و ثابت نیست که بتوان فقط به شکل کلی به کارش گرفت و گفت هر جا مذهب بود، عمل میکند. این پدیده در جایی پیدا میشود و در جایی نه، در جایی رشد میکند و در جایی کاهش می‌یابد... پیدا شدن و تشدیدش محتاج دلیل و توضیح است. به وجه فردی و روانی آن کاری ندارم، وجه گروهی و اجتماعی مورد نظر است.

نقطه شروع این موج تعصب، بازگشت به اسلام است که انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفش در تاریخ معاصر است، و رای دین اسلام که همیشه سر جایش بوده است، با بروز این واقعه، اسلام سیاسی و هویتی به شدت تقویت شد. اسلام به خودی خود و به عنوان دین، در برابر ادیان دیگر قرار دارد و بازار رقابت بین اینها امر ثابت است. ولی بروز خشونت در این میان امر عادی نیست، آمیختگی به سیاست، دین را به راه استفاد از خشونت که از ابزار خاص حوز سیاست است، میکشاند.

آنهایی که تمایل به تدین سیاسی داشتند، این تحول را پذیرا شدند و حتی گرایش خود را مترادف مذهب اصیل قلمداد کردند. ولی اسلام سیاسی چیزی غیر از ایدئولوژی نمیتوانست باشد و این ایدئولوژی، چنانکه ماهیت هر ایدئولوژی امکانش را میدهد، فرصتی برای انعقاد انواع و اقسام خواسته‌های سیاسی را در اطراف خویش پدید آورد. تمام داستانهای مربوط به مستعمرات، فرودستی اجتماعی و استقلال فلسطین و... اینطوری دورش مجتمع شد.

ولی آیا تمام این موج اسلامگرایی را که بعد از انقلاب ایران شاهد

بوده ایم، میتوان فقط معلول آن انقلاب دانست؟ تصور نمیکنم، نقطه شروع یک تحول اجتماعی بدین وسعت، نطفه تمامی تحولات بعدی را در دل خود ندارد، بل فرصتی فراهم میکند برای به فعل آمدن امکاناتی که هیچکدام الزاماً از خود آن سرچشمه نگرفته است. اسلامگرایی ایرانی ذاتاً ضد هیچ مذهبی نیست، مگر بهائیت که اینهم از تشیع سنتی به آن ارث رسیده و اختراع خودش نیست. این اسلامگرایی که سیر تحول به سوی ایدئولوژی را به خوبی طی کرده، ماهیت سیاسی دارد و کارکردش هم سیاسی است و دشمنانش نیز بر همین اساس تعیین میگردند، نه بر اساس مذهب. خشونت اسلامگرایی ایرانی هدفگیری روشن سیاسی دارد.

ترویج برداشت ابتدایی و خشن و مداراگریز اسلام، بیش از آنکه کار جمهوری اسلامی باشد که به وجه سیاسی و ایدئولوژیک کار متوجه است و سرش اساساً به دعوای با آمریکا بند است، کار عربستان سعودی بود و هست که خودش نوکر آمریکاست. تأمین مخارج انواع مساجد در اروپا، تربیت مبلغان وهابی و فرستادن آنها به چهار گوشه جهان اسلام محض ترویج بینش مذهبی خود، نه تنها در جهان اسلام، بل مستقیم و غیر مستقیم در هر جای دیگر دنیا و از جمله اروپا که مهاجران مسلمان پرشمار دارد، کار عربستان سعودی است. همان عربستانی که تروریستهای یازده سپتامبر را تربیت کرد تا امروز آمریکا تاوان جنایاتشان را سر خود از حساب مردم ایران برداشت کند. متأسفانه در اروپا هم نه علاقه ای به انتقاد از عربستان مشاهده میگردد و نه از شیوخ امارات که در حد خود به ترویج دلاری اسلام کمر همت بسته اند. قرار است اینها در اروپا پول خرج کنند، پس اگر حضورشان ثمرات ناخوشایندی هم در پی بیاورد به حساب فقرا ثبت میشود که دستشان به جایی بند نیست.

حال برسیم به مورد آخر که از کلیات دورتر و به قتلهای اخیر نزدیکتر است. این بازی با اسلام به مقاصد سیاسی، یا به عبارت ساده تر تراشیدن انواع اسلام سیاسی، به هیچوجه فقط محدود به مسلمانان نیست. برگردیم به افغانستان و طالبانی که آمریکا تربیت کرد و القاعده ای که از شکمش درآمد و داعشی که دیرتر ساخت و از عجایب جهان اسلام شد، چون تا به امروز تنها گروه اسلامگرای تندرو و آدمکشی است که با اسرائیل هیچ مشکلی ندارد و هدف اصلی مسلمان کشی است. اغراق نخواهد بود اگر با این مختصات سیاسی که در ژنومش ثبت شده، آنرا اسلامگرایی تراریخته بخوانیم. مدلی که در آزمایشگاه و با دقت تمام طراحی شد تا مثل لباسی که در بهترین خیاطخانه با چند بار پرو دوخته شده، درست به قامت سیاست آمریکا و

متحدانش برارنده باشد تا با عراق و سوریه و لیبی آن بکنند که کردند و میکنند. تمامی این گروه ها برای این زاده و تربیت شدند که در «جهان اسلام» سیاست ولی و مربی خود را اجرا کنند، با کشتار هایی که جهان را متحیر کرده است. اشکال از جایی پیدا شد که برخی از اینها، از جمله به دلیل شکست خوردن در محل، از خاورمیانه و کشورهای شمال آفریقا که قرار بود مثل جانوران وحشی، در آن محصور بمانند، گریختند و به صورت مهاجر و بخصوص پناهنده، هوار شدند سر اروپایی ها. میدانیم که آمریکا از اینها پناهنده نمیگیرد مگر خیلی استثنایی و مهاجر هم کم میگیرد و کثافتکاری هایش را میکند که دیگران پاک کنند. این دسته که آدمکشی با بیشترین قساوت را در محل یاد گرفته، مسئول بیشترین قتلهایی است که تروریستی خوانده میشود و در اروپا انجام گرفته است. رد چینی شان در همین قتلهای آموزگار فرانسوی هم بود. این آدمکشانی که که اکثراً به صورت فردی و کاملاً خودسر عمل میکنند، وابسته به هیچ شبکه ای که این یا آن دولت درست کرده باشد نیستند و اگر هم قبلاً بوده اند، به دلیل شکست در محل مأموریت، از آن بریده اند و با آموخته ها و اندوخته های خود، شده اند آدمکش دوره گرد. نزدیک شدن اینها به کانونهای ترویج اسلام متعصب و خشونت گرا در کشور محل اقامتشان، منطقی است و تأثیراتی که بر معاشران خود میگذارند، روشن. اتفاقات اخیر نوعی از ضایعات جنبی تروریسم دولتی است که در خاورمیانه ابداع شده، ریشه اش سیاسی است، ولی خودش نیست.

مسئله در مورد جنایات اخیر فرانسه، بسیار بارز است. البته که تعصب اسلامی بلای بزرگی است، البته که اسلامگرایی بلای بزرگتری است، ولی این سوء استفاده های خامدستانه از اسلامگرایی که برای از هم پاشاندن کشور های مسلمان و کشتار وحشیانه مردم این کشور ها میشود، از همه بزرگتر است و ندیدن این آخری و سخن گفتن از دوتای اول، از آن فراموشکاری هاست که از دروغگویی بدتر است.

این جنایتها صرفاً مذهبی است. برایشان دلیل و توضیح سیاسی جستن نابجاست. آنهایی هم که تاوانشان را خواهند داد میلیونها مسلمانی هستند که در مغرب زمین زندگیشان را میکنند و به کسی کاری ندارند. از جوامع میزبان بیگانه تر شمرده خواهند شد و اگر تبعیضی در حقشان انجام گردد موجه تر جلوه خواهد کرد و...

در ابتدا گفتم که محرک من در نگارش مطلب، حرفهای نامعقولی بود که به این مناسبت در بارِ لائیسیتِه زده شد. حال برسیم به این قسمت کار.

جالب است که این وسط، عده ای به سخن گفتن از سابقِ استعمار و موقعیتِ فرودستِ مسلمانان ساکن اروپا قناعت نمیکنند و پای لائیسیتِه را وسط کشیده اند تا بخشی از بار مسئولیت را متوجه آن سازند. یعنی گناه آدمکشی مذهبی را بیاندازند گردن سامانه ای که کارکردش درست جدا نگاه داشتن مذهب است از سیاست و مهار کردن خشونت مذهبی.

اینکه بگوییم این آدمکشها از لائیسیتِه دلخور بوده اند، امر بدیهی است. کسی که از مذهبش چنین برداشتی دارد و آدمکشی به اسم و در راه آنرا مجاز میشمرد، نمیتواند به لائیسیتِه نظر مثبت داشته باشد. از آن ناراضی نیست، دشمنش میدارد.

برخی صحبت از این کردند که لائیسیتِه قدری با تندروی آمیخته و سکولاریسم نوع انگلیسی بهتر با دیگر مذاهب تا میکند. یک کلمه یادآوری بکنم که چندی پیش همین افراطیان مسلمان سر یکی از سربازان ملکه را وسط اتوبان در انگلستان سر بریدند. خلاصه اینکه در بارِ مزایا و تأثیرات سکولاریسم، خیالپردازی نکنیم. مشکل از این دو راه حل نیست که هر کدام به ترتیبی همزیستی مذاهب را در جوامع دمکراتیک تضمین میکند، از کسانی است که به دلایل مختلف مذهبی و سیاسی، به هیچکدام اینها گردن نمیگذارند و سکولاریسم را همانقدر مزاحم خود می شمارند که لائیسیتِه را.

مقایسهٔ کودکانِ لائیسیتِه و سکولاریسم از خطایی سرچشمه میگیرد که تفاوت این دو را کمی میشمرد نه کیفی. بین ایرانیان کم نمیشنویم که لائیسیتِه قدری تند است، واقع بین باشید و به سکولاریسم رضایت بدهید. اول از همه اینکه لائیسیتِه پای دین را از سیاست میبرد، ولی سکولاریسم نوعی همزیستی بین دین و سیاست ایجاد میکند. تفاوت کیفی است و روش درست آنی که راهی برای دخالت دین در سیاست باز نمیگذارد. دخالت دین در سیاست فقط حکومت آخوند نیست. تصور میکنید ضرر یک حزب مذهبی مثل مورد اردوغان که محبوب اصلاح طلبان ایران هم هست، کمتر از دخالت روحانیان است؟ ببینید در ترکیه چه کرده و در اطراف چه میکند. لائیسیتِه این راه را هم میبندد، ولی سکولاریسم بازش میگذارد، چنانکه در آمریکا گذاشته تا مثنی مسیحی متعصب با افکار و درایتی که در حد گروه حجتیه است، عملاً نقش حزب سیاسی بازی کنند و سونوشت کشور را در دست بگیرند.

از این گذشته، لائیسیته تعرضی به مؤمنان نمیکند که بتوان آدمکشی متعصبان را بدین طریق توضیح داد یا توجیه کرد. لائیسیته آزادی همگان را به یکسان تضمین میکند و البته تعرض به مقدسات را هم جرم نمیشمارد تا کسی نتواند به این بهانه که به مقدساتم توهین کردی، برای بقیه اسباب مزاحمت فراهم بیاورد، چه رسد به کشتن دیگران. بیخود تصور نکنید که چون توهین به مقدسات دیگران از نظر اخلاقی مردود است، میتوان به منعش صورت قانونی داد و همزمان از آزادی بیان نیز بهره مند گشت. از این خبر ها نیست، رخنه را که ایجاد کردید، سیل خواهد بردتان.

از هم‌اینها گذشته، نکته ای بدیهی هست که گویا هیچکس به آن توجهی ندارد: این لائیسیته ای که به زحمت و مرارت بسیار حاصل گشته، به رغم کلیسا و مذهب کاتولیک تحقق یافته که مذهب اکثریت مطلق مردم فرانسه بوده و هست. تصور اینکه لائیسیته چیز است که محض چزاندن پیروان دیگر مذاهب، از جمله اسلام ساخته و پرداخته شده، نشان‌نا‌دادانی است و اسباب خنده. لائیسیته راهی است که مردم این کشور برای اینکه بتوانند در آرامش و وفاق با هم زندگی کنند، برگزیده اند و اکثریت قاطع آنها بدان دلبسته اند چون کارآیی‌اش را در عمل و طی چندین نسل شناخته اند. میدانم که عوام ممکن است تصور کنند که مردم فرانسه همه بی دینند و لائیسیته یعنی بی دینی یا حتی ضدیت با دین. این هر دو سخن به کل نادرست است. فرانسه از قدیم معروف بود به دختر ارشد کلیسای کاتولیک و مردمش هم الزاماً کمتر از دیگر مردم اروپا به دین توجه ندارند. لائیسیته هم اصولاً معنای بی دینی نمیدهد و فقط و فقط روشی است روشن و قاطع برای بریدن پای مذهب و روحانیت از سیاست. این هم کار بسیار درستی است، نه فقط در فرانسه، بل در همه جای دنیا و از جمله ایران بخت برگشته که چهل سال است تاوان تداخل سیاست و مذهب را میدهد. اینکه مردم فرانسه از دیگرانی که در کشورشان زندگی میکنند، توقع داشته باشند تا همانقدر نسبت به مذهبشان تعصب نشان بدهند که مردم کاتولیک خود فرانسه، نه توقع بیجایی است و نه برنیاوردنی. توقع اینکه شما خود را با ارزشهای جامعه ای که در آن زندگی میکنید، منطبق سازید، نه از واقعبینی به دور است و نه ناممکن. بخصوص اگر این ارزشها متوجه به برقراری بیشترین آزادی باشد. البته میتوان با آزادی دشمنی ورزید، ولی نمیتوان اینرا تحت هیچ عنوان به دیگران تحمیل کرد و توقع داشت که بنشینند و تماشا کنند. تهمت افراط گری زدن به لائیسیته، مترادف جهالت محض است. مهار کردن بعد سیاسی مذهب لازم‌دمکراسی است و بریدن پای مذهب از سیاست، بهترین شکل این کار.

بهتر است به جای اعتراض به ادارۀ آتش نشانی، آتش را خاموش کنیم.

۳۰ اکتبر ۲۰۲۰، ۹ آبان ۱۳۹۸

رامین کامران

برگرفته از سایت iranliberal.com

ایران بی دفاع

حسن بهگر

ملت ایران گرفتار نظامی است توتالیتزر که ذره ای به فکر مردم نیست و هر خواستی را با سرکوب پاسخ می دهد. یک بخش آن برای نجات از تحریم و انزوای بین المللی به روسیه و چین رو آورده تا با یاری آنها به ویژه به کمک قرارداد با چین بتواند برقرار بماند. آن بخشی از حاکمیت که دارد به طرف در خروجی رانده می شود، خواستار تغییر کامل سیاست خارجی رژیم است تا با دادن هر گونه امتیازی به سود آمریکا خود را به قدرت برساند. یعنی پس از 40 سال، این حکومت پشتیبانی مردم را از دست داده و رسیده به وضع حکومت شاه که از روز اول دنبال پشتیبان خارجی بود و به کمک آن بر جا مانده بود. استقلال مملکت مانند توپ فوتبال بازیچه دو جناح حکومتی شده است.



جناح اصول گرا برای مطالبات مردم راه حلی ندارد و فقط در فکر سرکار آوردن یک حکومت نظامی است که در صورت لزوم بیشتر سرکوب کند و بیشتر آدم بکشد و قالیباف را در صدر مجلس نشانده که از مدت ها پیش مدعی دیکتاتوری رضاخانی بوده تا پاسخی باشد به گویندگان رضاشاه روح شاد؛ در عین حال از افشاگری در باره ی بی لیاقتی روحانی غفلت نمی کند چرا که روحانی نماینده اصلاح طلبان است و این بازی ادامه خواهد داشت تا احتمالاً و نهایتاً در خردادماه سال آینده با راه اندازی سیرک انتخابات شرش کم شود.

در مقابل، اصلاح طلبان راه جدیدی جسته اند: به میدان فرستادن برخی

استادان دانشگاه و کارشناس های گوناگون که با زبانی صریح به انتقاد از وضع موجود می پردازند و حتا صحبت از شدت گرفتن بحران و امکان بیرون آمدن مردم در خیابان و افتادن رژیم می کنند. آنها می خواهند به این ترتیب با یک تیر دو نشان بزنند، هم مردم را از بحرانی که گرفتارش هستند و آینده بترسانند و هم حاکمیت را از خیزش مردم به وحشت بیا نوازند تا به خواست آنها تن بدهد و در قدرت نگاهشان دارد. می خواهند باز هم نقش خندق نظام را بازی کنند و به هر ترتیب شده مشتری جمع کنند.

مردم گرسنه و بیمار و دچار وحشت و ترس از آینده، فقط ناظر این خیمه شب بازی هستند. موج خشم و اعتراضی که امروز از جانب همه ی مردم برخاسته تنها علیه روحانی برنخاسته بلکه کل نظام را هدف گرفته است. تکلیف جناح حاکم اصول گرا که مشخص است و مردم به خوبی از ماهیت آن با خبرند. اصلاح طلبان هم طبق معمول می کوشند تا خود را باز به عنوان منجی مردم جا بزنند تا با اهدای امتیازات به آمریکا موقعیت خود را تثبیت کنند. برنامه، تکرار سناریوی برجام است.

برای آنکه توهم در مورد اصلاح طلبان برطرف شود که تا چه حد به منافع ملی علاقمند هستند به این اکتفا می کنم که این گروه به سرکردگی ظریف برجامی را امضاً کرد که در آن مکانیسم ماشه پیش بینی شده بود. مکانیسمی که هر امضاً کننده ی قرارداد می توانست بازگشت خود به خودی تحریم ها را فعال کند. یا در مورد تحریم 5 ساله ی تسلیحات که حتا چین و شوروی با آن مخالف بودند، ظریف خود با ادامه تحریم پنج ساله موافقت کرد. لاوروف وزیر امور خارجه روسیه دو روز پس از انعقاد برجام در تاریخ 25 تیر 1394 اظهار داشت: «طرف ایرانی با طرف غربی درباره ی تحریم های تسلیحاتی مصالحه کرد! ما و چین می خواستیم تحریم های تسلیحاتی لغو شود، اما با وجود حمایت ما، خود تیم ایرانی موافقت کردند تحریم ها تا ۵ سال ادامه یابد.»

به آسانی می توان دریافت هیاهویی که بیشتر از جانب اصلاح طلبان با عنوان صلح امام حسن و حامیان داخلی و خارجی برپا شده، برای تجدید بازی برجام است که با توجه به بحرانی بودن شرایط آن را موجه جلوه دهند. مانند دفعات پیشین می گویند که اکنون کشور بر لبه ی پرتگاه جنگ قرار دارد و باید راهی جست. همزمان به تبلیغات ضد چینی نیز پر و بال می دهند تا رقبا را به مشکل بیا نوازند.

اولین بار نیست که این نظام کشور را به آستانه جنگ و بحران می برد و آخرین هم نخواهد بود. واقعیت اینست که این حکومت با ساختن بحران و بذل و بخشش از خزانه ملی به حیات خود ادامه می دهد و هیچ یک از این دو گروه حاکم خواستار رفاه و آسودگی مردم نیستند. در ضمن فراموش نکنیم که بایدن و ترامپ بجز مسأله برجام، در سایر مسایل اتفاق نظر دارند و به گفته ی بسیاری از ناظران سیاسی امکان کوتاه آمدن آمریکا از خواست های اساسی وجود ندارد. مهمترین این خواست ها ختم کمک به نیروهای نیابتی و محدودیت تولید موشکی است و تازه معلوم نیست پس از موافقت جمهوری اسلامی و دادن همه ی امتیازات به این زودی ها تحریم ها برچیده شود و شرایط به صورت عادی برگردد. ولی مشکل اصلی این نیست. وقتی ایران خلع سلاح بشود چه کسی تضمین می کند که آمریکا و اسراییل به ایران حمله نکنند. حتا اگر آنها حمله نکنند، ایران در برابر عربستان سعودی و ترکیه و هر کشور دیگری که مطامعی به ایران دارد سلاح دفاعی نخواهد داشت. گزینه ی اصلاح طلبان خلع سلاح یکجانبه است و خلع سلاح یکجانبه یعنی در به روی هر دشمنی گشودن.

شنبه - ۱۰ آبان ۱۳۹۹

2020-10-31

برگرفته از سایت ایران لیبرال